

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



# سکونه اسلام

به انضمام  
مراحل اساسی یک تهضیت

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی  
تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: بهشتی، محمد. ۱۳۰۷\_۱۳۶۰  
عنوان و پدیدآور: سه گونه اسلام، به انضمام مراحل اساسی یک نهضت/ محمدحسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم  
بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. تهران: بقעה، ۱۳۸۵.  
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۶۵-۵  
و قصیت فهرست‌نوبتی: فیبا  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. بهشتی، محمد. ۱۳۰۷-۱۳۶۰ - پیامها و سخنرانی‌ها. ۲. اسلام - - مقاله و خطابه‌ها. الف. بنیاد نشر آثار و  
اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. ب. عنوان.  
BP54/792 س. ۹/۸/۲۲۲/۹  
کتابخانه ملی ایران ۳۳۷۸-۸۵



سه گونه اسلام  
به انضمام  
مراحل اساسی یک نهضت  
تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

حروفچین و صفحه‌آرای: نشر بقעה  
ویراستاران: بابک بنازاده، محسن معینی  
بازبینی نهایی: حسین عبدالی  
طرح جلد: احمد جعفری  
چاپ و صحافی:

نوبت چاپ:

شمارگان:

قیمت: ترمان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۱۴-۴

حتی چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۳-۸۸۳۲۰۹۰۱ تهران، صندوق پستی: ۱۵۷۴۵-۱۳۴

www.beheshti.org info@beheshti.org  
Email: nashreboghe@gmail.com

## فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	سه گونه اسلام
۱۶	گروه‌بندی گروندگان به نهضت‌های مسلکی
۲۲	اسلام راستین و اسلام تابعیتی
۲۵	اسلام اقلیمی
۲۵	وظیفه انجمن‌های اسلامی دانشجویی
۲۷	پرسن و پاسخ:
۶۹	مراحل اساسی یک نهضت
۷۱	مرحله اول: پیدایش ایده جدید و عرضه آن
۷۷	مرحله دوم: شکل‌گیری هسته اولیه طرفداران
۸۰	وظایف اعضای هسته اصلی یک نهضت
۸۳	مرحله سوم: تحقق بخشیدن به ایده نو
۸۹	مرحله چهارم: استقرار و قدرت‌یابی نهضت
۹۱	مرحله پنجم: گسترش ایدئولوژی به جوامع دیگر
۹۵	نمايه



## پیشگفتار

کتابی که پیش روی شماست از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول شامل گفتاری از شهید آیت‌الله دکتر بهشتی با عنوان «سه گونه اسلام» است که در سال ۱۳۵۷ ه.ش در اتریش و در جمع دانشجویان عضو اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ایراد شده است. این دیدار در خلال سفری چندماهه در بهار و تابستان آن سال به اروپا و آمریکا و در پی ضرورت سامان‌بخشی به حرکت‌های سیاسی مبارزان مسلمان خارج از کشور و با توجه به ورود نهضت اسلامی مردم ایران به مرحله‌ای جدید صورت گرفت. دکتر بهشتی در این گفتار به تحلیل جامعه‌شناسی نهضت اسلام، موضع آیات قرآن نسبت به گروه‌های گروندی به آن، و پیامدها و دستاوردهای این بحث تاریخی برای کاربست در شرایط آن روز نهضت اسلامی ایران می‌پردازد.

بخش دوم کتاب نیز شامل گفتاری از ایشان است که در همین زمینه و در سال ۱۳۴۷، در زمان اقامت ایشان در آلمان به عنوان مسئول مرکز اسلامی هامبورگ، در شهر هانوفر با عنوان «مراحل اساسی یک نهضت» ایراد شده است. در حالی که در گفتار نخست به طور عمده بر گونه‌شناسی هویتی مسلمانان تاکید شده است، گفتار دوم، این گونه‌شناسی را به مراحل تاریخی نهضت‌های مسلکی متصل می‌سازد و به تشریح مراحل پنجگانه آن می‌پردازد.

هرچند تحلیل تاریخی و محتوایی این دو گفتار با توجه به زمینه زمانی - مکانی و نیز اندیشه و شخصیت دکتر بهشتی به مثابه یکی از رهبران انقلاب اسلامی و معماران جمهوری اسلامی بحث مبسوطی است که در این مختصر نمی‌گنجد، اما توجه به دو نکته حائز اهمیت است. نخست، شیوه نگاه وی به قرآن، سنت و برخی مسائل تاریخی صدر اسلام به عنوان منابع جهت‌دهنده به زیست مسلمانی در دنیای امروز که دین را از متنی تاریخ‌خمند به متنی تاریخ‌ساز تبدیل می‌کند. نکته دیگر، نگرش منظومه‌ای به دین و معارف برخاسته از آن که در تلاشی مرفقیت‌آمیز، دست به تأليف مؤلفه‌های گوناگون زده، عرفان و عبادات را به صحنه عمل اجتماعی می‌کشاند و میان ایمان و زیست مصلحانه پیوندی استوار برقرار می‌سازد. امیدواریم کتاب حاضر بتواند نسل جوان ما را با ریشه‌های انقلاب اسلامی آشنا کرده و ابزار مناسب برای تحلیل زمانه در اختیار آنها قرار دهد.

لازم به ذکر است که تمامی پاورقی‌های این مجموعه گفتار از طرف بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی برای توضیح بیشتر اضافه گردیده است. همچنین لازم می‌دانیم از تلاش مجدانه ویراستاران محترم این کتاب سپاسگزاری کنیم.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

سە گونە اسلام



## بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی خوشحالم که پس از چند سال فاصله‌ای که میان پیوند نزدیکم با برادران و خواهران عزیز مسلمان این مناطق به وجود آمده بود، بار دیگر این توفيق را دارم که با آنها تجدید عهدی کنم، هرچند در جمع حاضران این دیدار نمی‌دانم چند نفر را بتوانم بشناسم که در آن سالها توفيق آشنازی با آنها را داشتم. ولی از آنجا که یک جریان مستمر اجتماعی، پیوند چهره‌هاست، امیدم این است که در این دیدار، به راستی با ادامه همان حرکت و همان حرکت‌کنندگان رو در رو باشم.

سابقاً معمول من این بود که از رفقا می‌خواستم موضوع بحث را انتخاب کنم، چون علاقه داشتم بحثها پاسخ به سؤالها و نیازها باشد. با اینکه در آن موقع به علت تماس بیشتر، تشخیص سؤالها و نیازها تاحدودی برای خودم هم میسر بود، با این حال همیشه خواهش می‌کردم دوستان مسائلی پیشنهاد کنم و درباره آنها صحبت بشود. بنابراین می‌اندیشیدم که اینجا حاضر بشوم و با رفقا مأنس شوم و دستور جلسه‌مان را سؤالهای رفقا قرار بدهم و همین‌جا از رفقا بخواهم که اگر خاتمه‌ها و آقایان با مسائلهای و مطلعی رو به رو هستند که آگاهی‌های من می‌تواند روش‌نگر آن مسأله باشد در اختیارشان باشم. اما رفقای معذودی که با آنها شور شد این طور تشخیص دادند که بهتر است در آغاز چند

## ۱۲ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

کلمه‌ای خود من صحبت کنم. بدین سبب موضوعی را انتخاب کرده‌ام که تا حدی هم می‌تواند به فهم یک مطلب بنیادی از قرآن کریم کمک باشد. موضوع عرض من «سه گونه اسلام» است. در قرآن کریم در زیر واژه اسلام ما به دو گونه اسلام برخورده‌ی کنیم و به‌دلیل آن در جامعه خودمان هم به یک گونه سوم. این است که موضوع بحث سه گونه اسلام شده است. به این آیات از قرآن کریم توجه کنید:

«شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأَولُوا الْعِلْمُ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الَّذِينَ عَنِ الدِّينِ عَنَّهُ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتَوْا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا يَتَّهِمُونَ وَمَنْ يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ فَإِنْ حَاجَكُمْ فَقْلُ أَسْلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنْ أَتَّبَعَنِي وَقُلْ لِلَّذِينَ أَوْتَوْا الْكِتَابَ وَالْأُمَّيَّمِينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلُّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكِ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتَلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتَلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرُهُمْ بِعِذَابٍ أَلِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ أَوْتَوْا نُصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى الْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ إِنَّمَا تَرَى الَّذِينَ أَوْتَوْا نُصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بِمِنْهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّ فِرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرَضُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمْسَئَ النَّارُ إِلَّا أَيَامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِيَنِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبٌ فِيهِ وَوَفَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

این، یک مجموعه آیات به هم پیوسته است، آیه‌های ۱۸ تا ۲۵ سوره آل عمران. آیات را ترجمه می‌کنم:

«خدا شاهد است که جز او خدایی و معبدی نیست؛ فرشتگان و آگاهان نیز شهادتی عادلانه دهند که جز او، آن گران‌قدر کاردان، خدایی نیست. دین در نزد خدا فقط اسلام است. اهل کتاب هم به‌دلیل آنکه آگاهی یافتند، به علت

تفوق طلبی بر یکدیگر به راه خلاف رفتند. اما هر که به نشانه‌های خدا کفر ورزد خدا زود به حسابها می‌رسد. اگر باز هم با تربه قیل و قال و جدال پرداختند بگو من و همه پیروانم به خدا روی آورده‌ایم. به اهل کتاب و دیگران نیز بگو آیا شما هم به خدا روی نهاده‌اید؟ اگر روی نهاده‌اند که در راهند و اگر روی گردانند که وظیفه تو تنها همان رساندن پیام است و خدا به احوال بندگان بیناست. آنها که به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزند، پیامران را بدناحق می‌کشند و مردمی را که به عدالت دعوت می‌کنند سر به نیست می‌کنند به اینان عذابی دردناک مژده ده. اینها بیند که کارشان در دنیا و آخرت بی‌ثمر می‌ماند و به پوچی می‌انجامد و یاوری ندارند. مگر آنها را ندیدی که بهره‌ای از کتاب به ایشان داده شده بود و اینک به سوی کتاب خدا دعوت می‌شوند تا میان آنها حاکم باشد اما عده‌ای از آنان روی گردانند و رفتند، آن هم با این بهانه که ما چند روزی پیش چهار آتش نخواهیم بود. دروغی که بر خدا بسته‌اند آنها را در دینشان به گمراهی کشانده است اما وضع آنها در آن روز که جمعشان کنیم چگونه خواهد بود؟ برای موعدی که تردیدی در آن راه ندارد و هر کس به آنچه کرده تمام و کمال برسد و ستمی بر او نرود.»

ملاحظه می‌کنید که با صراحة می‌گوید: «ان الدين عند الله الاسلام»؛ تنها دینی که در نزد خدا مورد قبول است اسلام است. اسلام چیست که تنها دینی است که خدا او را می‌پذیرد؟ دینی که هم پیغمبر باید او را داشته باشد هم پیروان پیغمبر، هم اهل کتاب، یهود و نصاری، و هم امیین. به امیین و به اهل کتاب به هر دو می‌گوید آیا شما هم اسلام آورده‌اید؟ و می‌گوید اگر آنها اسلام آورده‌اند در راهند و گرنم در راه نیستند. در اینجا درباره اصطلاح امی توضیحی بدhem. در این آیده که می‌گوید «و به اهل کتاب و امیین بگو اسلام

## ۱۴ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

آورید» بیینیم منظور از امیین چه می‌تواند باشد؟ اتفاقاً اصطلاح امی با تحول وسیع و درخور تحقیقی که دارد، معادل یک اصطلاح در زبان فارسی است: عامی، عوام، اهل کتاب، یهود و نصاری خودشان را نسبت به مردم دیگر خواص تلقی می‌کردند؛ خودشان را آگاهتر می‌دانستند و به اصطلاح معروف، سرشان در کتاب و قرآن بود؛ جزو علمای بودند. الان هم ما در فارسی می‌گوییم عالم و عامی؛ عامی را در مقابل عالم به کار می‌بریم. در این آید می‌گوید به اهل کتاب که خود را عالم می‌دانند و به امیین که عامی هستند بگر آیا شما هم اسلام می‌آورید؟ اگر اسلام آورند که در راهند و آلانه. این اسلام چیست که قرآن با این پافشاری همه را به او دعوت می‌کند؟

برای اینکه با اسلام آشناتر شویم چه بهتر که باز تعریف اسلام را از خود قرآن بگیریم. کلمه اسلام در زبان عربی از قبیل کلمه تسلیم و استسلام است. اسلام، تسلیم و استسلام یعنی چیزی را پذیرا بودن بی‌آنکه در برابر آن مقاومت و حساسیت منفی داشته باشیم؛ پذیرش کامل، بی‌چون و چرا و بدون مقاومت؛ این می‌شود معنی اسلام. از بررسی آیات قرآن به دست می‌آید که در این کتاب آسمانی از دو نوع پذیرش، از دو نوع قبولِ دعوت پیامبر یاد می‌شود: یک نوع عبارت است از اسلام سیاسی، مصلحتی و تابعیتی؛ دوم اسلام واقعی، قلبی، سازنده و عملی. این آیات با این تأکید همه را به اسلام دعوت می‌کند، به اسلام راستین قلبی سازنده عملی؛ آن که انسان‌ساز است.

برای اینکه آن اسلام را از این اسلام باز بشناسیم، اول سراغ آیه‌هایی می‌روم که آن اسلام مصلحتی تابعیتی سیاسی را بیان می‌کند. به این آیات توجه بفرمایید:

«قالت الاعرابُ آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا و لَمَّا يدخلُ  
الایمانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ انْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُمْ مِنْ اعْمَالِكُمْ شَيْئًا اِنَّ  
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» اَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ  
جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ انفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». قَلْ أَتَعْلَمُونَ  
اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الارضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ  
عَلَيْهِمْ يَمْنُونَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَى إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ  
اَنْ هَدَيْكُمْ لِلَايْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. اِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الارضِ  
وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». <sup>۱</sup> «اعراب بیابانی گفتند ما ایمان آوردیم. پیامبر! به  
آنها بگرو شما ایمان نیاوردید ولکن می گویید ما اسلام داریم و تسليم  
شديم بی آنکه هنوز ایمان در دلهاي شما راه یافته باشد. اما اگر شما از  
خدا و پیامبر فرمان ببريد البته خدا از اعمال شما چيزی کم نخواهد  
گذاشت و خدا آمرزشگر و مهربان است. مؤمنان راستین آنهايند که  
بی آنکه شک کنند، به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اند و با مال و جانشان  
در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینانند مؤمنان راستین. شما خدا را برابر می دهید  
به دین و ایمان‌تان، با آنکه خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین  
است می داند و بر همه چیز آگاه است. ای پیامبر! بر تو منت می گذارند  
که آنها مسلمان شده‌اند. بگرو بر من منت نگذارید که مسلمان شده‌اید. اگر  
شما به راستی ایمان آورده باشید خدا بر شما منت گذارده که شما را به  
راه ایمان آورده است. خدا نهان آسمان‌ها و زمینها را می داند و خدا به  
آنچه کنید، به هر عملی که انجام بدھید بیناست».

این آیات، پنج آیه آخر سوره حجرات است. از مضمون خود آیات

## ۱۶ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

استنباط فرمودید که روی سخن آیات با چه کسانی است: با عده‌ای است که مسلمان شده‌اند و قرآن با صراحة به آنها می‌گوید شما مسلمان شده‌اید بی‌آنکه ایمان به دل شما راه یافته باشد. اینها چه کسانی هستند؟ به آنها می‌گوید مؤمنان راستین کسانی هستند که چنین و چنانند؛ شما از آنها نیستید. این مسلمان‌های قلابی که در همان زمان پیغمبر، نهضت اسلام با آنها روبرو شده چه کسانی هستند؟ برای شناسایی اینها اجازه بدھید کمی وضع نهضت‌ها را به طور کلی و به خصوص نهضت‌های مسلکی را بهتر و واقع‌بینانه‌تر بشناسیم.

### گروه‌بندی گروندگان به نهضت‌های مسلکی

یک نهضت مسلکی که دارای یک راه، مسلک، ایده، عقیده، جهان‌بینی و ایدئولوژی است به محض اینکه آغاز می‌شود گروه‌هایی به آن روی می‌آورند:

- ۱- جست‌وجو‌گران راستین حق‌جوی حق‌پری که دلشان در عشق حق می‌تپد، سالها به این سر و آن سر رفته‌اند، جست‌وجو کرده‌اند و گمشده خود را پیدا نکرده‌اند. حال نهضتی تازه پیدا شده، دعوتی تازه به گوش آنها می‌خورد، به سراغ این دعوت می‌روند که بیینند آیا آن راه راستی که می‌خواهند در همین دعوت به دستشان می‌آید یا خیر.
- ۲- یک عده مردم ناراضی از وضع موجود که چون از وضع موجود ناراضی‌اند، هر دعوت تازه‌ای که احتمال بدھند برای آنها وضع بهتری به وجود می‌آورد برایشان قابل توجه است. پس به سوی آن می‌روند و به آن دعوت روی می‌آورند تا بیینند آیا در آن دعوت می‌توانند از زندگی و وضع خودشان رضایت بیشتری داشته باشند. اینها در حقیقت در پی وضع بهترند بی‌آنکه

آرمانهای عالیتری داشته باشند؛ پس بدین امید که در شرایط جدید ممکن است وضع بهتری داشته باشند به آن نهضت روی می‌آورند.

۳- افرادی کمایش پیدا می‌شوند که در شرایط موجود بیش از نارضایتی، اصولاً یک گمشده دارند؛ مخصوصاً جاه طلب‌هایی که در محیط کنونی فرصتی برای رشد و ترقی و رسیدن به مقام دلخواه پیدا نکرده‌اند. اینها به‌محض اینکه صدای تازه‌ای به گوششان می‌خورد می‌گویند سراغ این صدای تازه برویم، شاید در آن مسیر، از آن نمد به ما کلاهی برسد. حتی گاهی در میان اینها چهره‌هایی پیدا می‌شود که کارهای قهرمانانه می‌کنند. چون شما می‌دانید کارهای قهرمانانه منحصر به افراد هدفدار نیست. قهرمانان بروکس مگر قهرمان نیستند؟ مگر اینان کارهای خطرناک نمی‌کنند؟ مگر به خطرها تن نمی‌دهند؟ قهرمانان دریانوردی که شما قصدها و افسانه‌هایشان را خوانده‌اید مگر به خطرات بزرگ تن در نداده‌اند؟ اینها به‌خاطر چه چیزی به این خطرها تن می‌دهند؟ به‌خاطر یک آرمان بزرگ بشری؟ یا به‌خاطر رسیدن به یک شهرت، نام، آوازه یا احیاناً آنچه به‌دبیال شهرت و نام و آوازه نصیب اشخاص می‌شود؟ این هم گروه سوم، یعنی کسانی که گمشده‌ای دیگر دارند که در شرایط موجود به آن نرسیده‌اند و در وضع قدیم راهها را بسته می‌دیدند، حالا در وضع جدید می‌گویند ممکن است راهی به روی ما باز شود، بنابراین به‌دبیال گمشده خودشان هستند.

۴- فرصت طلبان، آپورتونیستها، کسانی که اصولاً به‌اندازه این گروه سوم هم حاضر نیستند تن به خطر بدنه‌ند؛ کسانی که در کمینگاههای خودشان غنوده‌اند، چشم می‌اندازند، دوربین می‌گذارند تا از دور ببینند از کجا زمینه‌ای برای یک سفره گسترده فراهم می‌شود که آنها بر سر سفره آماده‌ای که با رنج

## ۱۸ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

دیگران آماده شده حاضر شوند و شکمی از عزا در بیاورند، به مالی برستند، به نامی برستند، به مقامی برستند، به رهبری برستند، پیشوایی و پیشنازی کنند، در حالی که تاکنون هیچ گونه تاخت و تازی نداشته‌اند؛ فرصت طلبان به معنی واقعی این‌هم گروه چهارم.

۵- گروه پنجم، که بیشتر مردم از این قبیلند، کسانی هستند که اصولاً کاری به این کارها ندارند، مردم معمولی‌اند؛ پیروان مذهب زندگی آرام می‌خواهند با همان زندگی روزمره خودشان سرگرم باشند و برای پرداختن به زندگی روزمره این را تجربه کرده‌اند که باید در پناه یک قدرتی زندگی کرد. حالا این قدرت، خواه قدرت دیروز باشد خواه قدرت امروز؛ بوجارند. بوجار به کسی می‌گوییم که خرمنها را باد می‌دهد و با باد دادن، گندم را از کاه جدا می‌کند. بوجار با وسیله‌ای که دارد گندم را با کاه بالا و پایین می‌کند، یک باد ملایم که می‌آید کاه را به یک طرف می‌برد، گندم سر جایش پایین می‌آید و آرام آرام خرمن پاک می‌شود؛ به این بوجار می‌گوییم. اینان بوجارهایی هستند که یک نسیمی می‌خواهند که با آن نسیم خرمنشان را پاک کنند. حالا باد می‌خواهد به سمت مشرق بوزد یا می‌خواهد به سمت غرب. اینها به هر طرف که باد بیاید خرمنشان را باد می‌دهند. ضرب المثل معروف می‌گوید به هر طرف باد می‌آید این‌هم به همان طرف باد می‌دهد. باید گفت اکثریت مردم در طول تاریخ همین طور بوده‌اند؛ مردمی بوده‌اند زندگی زده، طالب زندگی روزمره، به روزمرگی خو کرده و خواهان یک نوع نظام و قدرتی هستند که در پناه آن نظام و قدرت بتوانند زندگی روزمره را بگذرانند.

در طول تاریخ - تا آن مقدار که من مطالعه دارم - نهضتهاي عالم، معمولاً با همه اين پنج گروه روبيدرو بوده‌اند. پیشنازان و السابقون السابقون چه کسانی

بوده‌اند؟ آن گروه نخستین، جست‌وجوگران راستین، آنها که به‌راستی به‌دبیال آرمانی می‌گشته‌اند، خواهان آرمانی بوده‌اند، ایده‌ای انسانی و عالی و الهی داشته‌اند؛ اینها سراغ یک نهضت و رهبر آن نهضت می‌آمدند و اگر در آن نهضت و در رهبر آن نهضت و الگوهای آن نهضت، گمشده خودشان را پیدا می‌کردند به آن می‌پیوستند و در راه به ثمر رسیدن آن فداکاری و جانبازی می‌کردند. در راه جهاد باموالهم و انفسهم فی سبیل آن هدف و آرمان و مرام و عقیده‌ای که انتخاب کرده بودند هیچ گونه تعلی نداشتند. اینها مؤمنان و پیروان راستین یک نهضت هستند. اما آن چهار گروه دیگر چه؟ گروه اول و دوم کسانی هستند که حتی ممکن است در اوایل نهضت، همان وقتی که نهضت با دشواری‌هایی رویدروست، به نهضت بپرندند. بسیاری از چهره‌هایی که در نهضتها بزرگ تاریخ در مراحل حساس و تلخ و خطرناک به نهضت پیوسته‌اند از این گروههای اول و دومند. گروه دوم چه کسانی بودند؟ ناراضیان از وضع موجود که به‌دبیال بهتر شدن وضع بودند و می‌گفتند وضع موجود بهم بخورد، وضع جدید هر چه باشد برای ما بهتر از این است؛ شعاری این چنینی. گروه سوم آنها بی‌هستند که در پی آنند که در مسیر جدید و شرایط جدید به مقامی برسند که در وضع موجود هرگز امید آن را ندارند. نه فقط از وضع موجود ناراضی بودند و می‌خواستند وضع بهم بخورد و وضع بد، بهتر بشود بلکه یک هدف خاص شخصی را هم در طول نهضت دبیال می‌کردند. حتی در صرف نخستین نهضت، گاهی چهره‌هایی از این قبیل به چشم می‌خورد. در نهضتها معرفه دنیا اشخاصی هستند که نام نمی‌برم — زیرا مطلبی که قصد گفتن آن را دارم نمی‌خواهم فدای اختلاف بر سر چهره‌ها، اشخاص و نام‌ها بشود — چهره‌های معروفی در طول تاریخ، قبل از اسلام، دوران اسلام، بعد از

## ۲۰ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

اسلام و در دوره معاصر می‌توان جستجو کرد که زندگینامه‌شان نشان می‌دهد با اینکه از نخستین گروندگان به نهضتها بوده‌اند ولی از همان آغاز به‌دبیال یک هدف شخصی نیز بوده‌اند و با مهارت و گاهی با قبول خطرها، آن هدف شخصی را دبیال می‌کرده‌اند. بازشناختن اینها از گروه اول بسیار دشوار است، زیرا هر دو گروه، آدم‌های برجسته‌ای هستند، هر دو آدم‌های کارآیی هستند و هر دو تلاشگرند. هر دو، تن به خطر می‌دهند و بازشناختن این دو گروه فقط یک راه پیشتر ندارد و آن این است که گروه نخستین گروه نورانی‌اند؛ در زندگی‌شان نوری می‌درخشد: نور خداخواهی و نور دگرخواهی.

گروه سوم: با تمام کوششی که برای جازدن خودشان در گروه و صفت اول می‌کنند با دقت می‌شود آثار تاریکی، پوکی و پروچی را در مجموعه شخصیت آنها ملاحظه کرد. من اتفاقاً به شما دوستان توصیه می‌کنم که در همین مراحل کنونی که ما در آن قرار داریم سخت باید در شناخت آن نور و این تاریکی مهارت پیدا کنیم. این سه گروهی هستند که پیش از به قدرت رسیدن نهضت مطرح هستند. مصیبت از وقتی شروع می‌شود که نهضت‌ها به قدرت می‌رسند. به محض اینکه نهضت‌ها به قدرت می‌رسند دروازه‌های جامعه به روی گروه‌های چهارم و پنجم باز می‌شود. گروه چهارم که بسیار از خود راضی، پرتوقع و خطرناکند؛ آپورترنیست‌ها و فرصت‌طلبان می‌باشند. تا وقتی نهضت، تلخی، رنج، شهادت، زجر، شکنجه، زندان، ناراحتی، گرسنگی، تشنجی و دربه‌دری داشت، هیچ پیدا شان نبود اما وقتی نهضت به قدرت می‌رسد آن وقت می‌گریند بله شما که می‌دانید ما برای خودمان مشغول کارها بودیم و چنین و چنان می‌کردیم.

آن‌ها از همه کسانی که تاکنون در این راه گام برمی‌داشتند طلبکارند.

طلبکارهای تازه از راه رسیده یا تازه نفس، برای یک نهضت بسیار خطرناکند. البته نهضتها پیشرفته کوشش کرده‌اند با معیارهای مشخصی این چهره‌های قلابی را به پیروان بشناسانند و راه را بر پرتوقوعی آنها تا حدود زیادی ببینند. البته نهضت‌ها تا حدودی هم موفق شده‌اند ولی باور بفرمایید تا امروز هیچ نهضت کوچک یا بزرگی را نمی‌شناسم که از آسیب و آفت این گروه چهارم مصون مانده باشد. البته خطر بزرگ‌تر از جانب گروه پنجم است چون پنجمی‌ها هستند که تکیه‌گاه چهارمی‌ها و سومی‌ها هستند. پنجمی‌ها چه کسانی‌اند؟ مردم عادی نسبت به اینکه قدرتی که بر آنها حکم می‌راند چه مسلکی دارد و چه کار می‌کند چندان تفاوتی از خود نشان نمی‌دهند. اینکه قدرتی باشد در زیر سایه او زندگی کنند، در زیر چترش قرار بگیرند، باران به آنها نخورد کافی است. حالا چتر مال هر کسی می‌خواهد باشد. اینها هستند که تکیه‌گاه گروه چهارم و سوم قرار می‌گیرند و در طول تاریخ گروههای سوم و چهارم به کمک این پنجمی‌ها، گروه نخستین را که پیشوایان و پیشتازان راستین نهضتها و جوامعند را خانه‌نشین کرده‌اند و از نقش حقیقی خود انداخته‌اند و از میدان به در کرده‌اند. اگر در تاریخ نهضت‌ها مطالعه کنید، همواره این مشکل بزرگ را بر سر راه پیروزی نهضتها می‌بینید. این است که تعجب نکنید که همه هجده آیه سوره حجرات پیرامون مشکلات کوچک و بزرگی است که نهضت اسلام و پیغمبر اسلام در برابر گروه پنجم داشته است و خطاب، بیشتر به گروه پنجم است که درونشان از گروه چهارم هم کسانی یافت می‌شوند و «قالَتِ الْأَعْرَابُ أَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَذْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ».»

## اسلام راستین و اسلام تابعیتی

رابطه این گروه پنجم با ایدئولوژی چه نوع رابطه‌ای است؟ رابطه تابعیتی. اگر نهضت اسلام است، مسلمان می‌شود و می‌گوید من مسلمانم؛ آشَهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، آشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ. شهادتین را می‌گوید، می‌گوید بفرمایید، دیگر چه می‌گویید؟ اما برای چه می‌گرایید؟ این گرایش در حقیقت برای این است که بتواند تابعیت جامعه اسلام را پذیرد و از مزایای قدرت حاکم بخوردار شود و بتواند از مزایای تابعیت کشور جدید استفاده کند. آیا در دل چنین کسی ایمان آمده؟ اصلاً آرمانهای نهضت را و شعارهای واقعی نهضت را می‌شناسد؟ این هیچ‌چیز نمی‌شناسد. این است که قرآن به پیغمبر می‌گوید به اینان بگو «قُولُوا أَسْلَمْنَا»؛ بگو من به شما اعلام می‌کنم که حق ندارید بگویید ما ایمان آوردیم. باید بگویید ما در برابر جریان روز تسلیم شدیم. اسلام اینها چیست؟ تسلیم شدن است اما تسلیم شدن در برابر قدرت حاکم. به چه منظور؟ به منظور توامند شدن در استفاده از موهب این قدرت حاکم. اینها گاهی هم بر پیغمبر منت می‌گذاشتند: یا رسول الله! چرا به ما نمی‌رسی؟ چرا سهم ما را نمی‌دهی؟ چرا مواطن حال ما نیستی؟ آخر ما بدعاشر تو مسلمان شدیم؛ «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ اسْلَمُوا»؛ بر تو منت می‌نهند که اسلام پذیرفتند. «قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَى إِسْلَامِكُمْ»؛ چه منت می‌نهید بر من این مسلمانی را، اگر واقعاً ایمان پیدا کردید؟ «بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ أَنْ كُتْمَ صَادِقِينَ». اگر واقعاً ایمان پیدا کرده‌اید. اگر هم ایمان پیدا نکرده‌اید، یک اسلام تابعیتی مصلحتی سیاسی است که دیگر منت ندارد. آمدید سر سفره غذایی بخورید، کارت ورودی گرفتید، بیش از این که نیست؟ این نوع اسلام، نوع اسلام مصلحتی سیاسی تابعیتی است. خیلی جالب است که در فقه اسلامی کسی که شهادتین را

بگرید حکومت اسلامی به او شناسنامه معمولی اسلامی می‌دهد. بنابراین از موقعيت تابعیت جامعه بهره می‌گیرد. آنگاه او را محک می‌زنند. آنقدر با محکها و معیارهایش محک می‌زنند تا بشود مسلمان راستین را شناخت. فقط همین یک آیه را ملاحظه کنید، بینید با همین یک آیه تا چه حد می‌توانیم مسلمان راستین را بشناسیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» مؤمنان، مؤمنان راستین آنها هستند که قبلًا به خدا و پیامبر خدا ایمان آورده باشند و بعد کمترین شک و تردیدی به دل آنها، به عمل آنها، به رفتار آنها راه نیافته باشد تا آنجا که با تمام جان و مالشان آماده باشند در راه خدا پیکار کنند. در اینجا فشرده بیان می‌کند اما اگر مفصل ترش را بخراهید اول سوره مؤمنون: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...» تا آخر و سوره فرقان: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَّا...» تا آخر.<sup>۱</sup> این آیات و آیات مشابه در قرآن مکرر آمده و نخواستم در این بحث سراغ آنها بروم. مؤمن، مسلم و اسلام راستین، با ایمان و با عمل همراه است. این اسلام شناسنامه‌ای و آن اسلام تابعیتی می‌شد با ایمان همراه نباشد، می‌شد با عمل هم همراه نباشد و ظاهری باشد ولی اسلام راستین با ایمان راستین، ایمان قلبی، با عمل و پایبندی راستین همراه است.

قرام و استخوان‌بندی یک نهضت به کدامیک از این پنج گروه وابسته است؟ به گروه اول. گروه اولند که می‌توانند به راستی مایه‌های قرام یافتن یک نهضت و یک حرکت باشند: حرکت دانشجویی اسلامی در اروپا، آمریکا، ایران، در حوزه قم، در میان معمّمین و غیرمعمّمین، خانم‌ها، آقایان، جوانان و

## ۲۴ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

سالخوردگان. نهضت باید بداند قوامش به مُسلِم نوع اول است: مسلمان، مسلمان واقعی، مسلمان راستین، مسلمان با ایمان، مسلمان نورانی؛ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»<sup>۱</sup>. آن کس که در زندگیش روشنایی‌ها و اخلاص‌ها به چشم می‌خورد، آنهایی که فطرت شما ایشان را دوست دارد، آن که دلهای پاک انسانهای جست‌وجوگر، ایمانش را، عملش را، اخلاصش را، از خود گذشتگی‌اش را، طالب جاه نبودن و طالب شهرت نبودن و ریا نداشتنش را دوست دارد:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ. فَذَالِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتَيمَ. وَ لَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ. فَوَيْلٌ لِلْمُصْلِيْنَ. الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاوِونَ. وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»<sup>۲</sup>

آنها که به قیامت ایمان ندارند و قیامت را و دین و روز کفر و پاداش را و دینی را که بر پایه دین قیامت است دروغ می‌دانند. می‌خواهی آنها را به تو معرفی بکنم؟ کسانی هستند که بر سر یتیم می‌زند، آدمهای بیچاره بی‌پناه را آزار می‌دهند، یتیم را از خودشان می‌رانند، دیگران را به اطعام و به نوا رسانند بیچارگان تشویق نمی‌کنند، در برابر بی‌نرایی بی‌نرایان بی‌تفاوتند و فعال نیستند. وای بر این نمازگزاران! – عجیب است که قرآن از دست این مسلمانان ناله می‌کند و می‌گردید وای بر این نمازگزاران! بر کدام نمازگزاران؟ – آنها که نسبت به نمازشان لاابالی‌اند؛ یادشان می‌رود نمازشان را بخوانند. مگر نماز چیست که قرآن این قدر به آن تکیه می‌کند؟ نماز فکر است، یاد است،

۱. سوره ماعون، ۱.

۲. بقره، ۲۵۷.

تجدید پیوند با خدا، حق و عدل است. وای بر نمازگزارانی که از تجدید پیوند با خدا، حق و عدل غفلت می‌کنند. «الذین هم یراثون»؛ نمازگزاران ریاکار؛ کسانی که کارهایشان برای خودنمایی است و کسانی که حتی از کمک‌های کوچک به دیگران جلوگیری می‌کنند و «یَمْنَعُونَ الْمَاغُرُونَ». تأکید می‌کنم بر اینکه در نهضت‌ها بر مسلمانان راستین اهمیت داده بشود. نهضت اسلام تا دهه اول و دوم با این دو نوع مسلمان یعنی مسلمان راستین و مسلمان مصلحتی سیاسی تابعیتی رو به رو بود.

### اسلام اقلیمی

از دهه سوم به این طرف، نهضت با نوع سومی از مسلمانان رو به روست: مسلمانان «پدر و مادری» و «اقلیمی» که ماها باشیم. چرا شما مسلمانی؟ چون در خانه پدر و مادر مسلمان به دنیا آمدیدم. اگر در خانه پدر و مادر مسیحی به دنیا آمده بودم چه بودم؟ مسیحی بودم. اگر در خانه پدر و مادر بی‌دین و مادی به دنیا می‌آمدم چه بودم؟ ملحد و مادی بودم. اگر مسلمان اقلیمی یا مسلمان شناسنامه‌ای، مسلمان زاده شده باشد و در خانه پدر و مادر مسلمان اگر درست ساخته شده باشد و صحیح تربیت بشود یعنی درست به او برستند و یا خودش به خودش برست مسلمانان راستین می‌شود یعنی از مسلمانان گروه اول می‌شود. و گرنه مسلمانی می‌شود که چون پدر و مادرش مسلمان بودند مسلمان است. من به اینها مسلمان‌های عادتی می‌گویم زیرا عادت کرده‌اند مسلمان باشند.

### وظیفه اجتماعی‌های اسلامی دانشجویی

در شرایط امروز من شخصاً با جوانانی رو به رو می‌شوم و برایم بسیار جالب

## ۲۶ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

است که اینها به اسلام بازآمده‌اند یا از آن مسلمان عادتی به سوی مسلمان راستین و اسلام راستین کشیده شده‌اند و یا اصلاً در خانه‌های بی‌مبالاتی و لابالی‌گری و بی‌دینی به دنیا آمده‌اند و اینک به سوی اسلام راستین آمده‌اند که قدم این نوع جوانان بر همه ما می‌می‌مون و مبارک باد و قدم اینها واقعاً بر روی چشم، زیرا اینها افراد بسیار ارزش‌داری هستند. اتفاقاً شاید اول بار که به یک نمونه چشمگیر از این جوانان برخورد کردم در سال ۱۳۴۷ در هامبورگ بود. به جوانی برخورد کردم که وقتی با احوالش آشنا شدم فهمیدم از خانواده‌ای است که آن خانواده با دین فقط یک آشنایی اسمی دارد و این جوان به صورت یک انسان خودساخته مقید، متوجه و مسئول درآمده و در راه ایمان و هدفتش فعالیتی آغاز کرده بود. تمنای من این است که انجمنهای اسلامی دانشجویی - به خصوص در اروپا - پناهگاهی باشند برای این گونه دختر خانم‌ها و آقا پسرها؛ جوانانی که از محیط‌های خانوادگی نامقید به اروپا آمده‌اند و اینجا در محیطی باز احساس می‌کنند قلبشان در گرو گمشده‌ای است. اینان همان جست‌وجوگرانند؛ همان جست‌وجوگرانی که از آنها در صف اول و گروه اول یاد کردم. آنها واقعاً پی آرمانی آمده و این آرمان را در قرآن و راه قرآن پیدا کرده‌اند. سرگردان بوده‌اند و به سوی قرآن آمده‌اند. قدم این گونه جوانان را گرامی بداریم. همه نوع هم‌گامی و برادری و برابری با آنها داشته باشیم. سعی کنیم در جمع ما محیطی گرم و صمیمی بیابند که آنها را بپذیرد و جانشین محیط خانواده و محیط قبلی آنها باشد. این گونه جوانانند که می‌توانند عنصرهای سازنده و ارزش‌های برای پیشرفت واقعی نهضت اسلامی دانشجویی در همه‌جا باشند. امیدوارم همه ما این توفيق را داشته باشیم که با آشنایی بیشتر با قرآن کریم و با کلمات و سیره پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین - سلام الله علیہم اجمعین -

و آشنایی با الگوهای راستین اسلام بتوانیم گروه اول را بازشناسیم و فریب گروه‌های سوم و چهارم پنجم را نخوریم. گروه پنجم چندان فریبنده نیستند ولی گروه سوم و چهارم خیلی فریبنده‌اند. گروه دوم هم کمی فریبنده است. فریب آنها را نخوریم و بتوانیم چهره‌های واقعی اسلام و مسلمان واقعی را بشناسیم و با آنها ولایت اسلامی و پیوند عمیق وظیفه‌آور تعهدآور اسلامی داشته باشیم.

این بود کوتاه سخنی که در محفل امروز شما خواهان و برادران عرضه داشتم. در اینجا عرضم را تمام می‌کنم و بعد از یک فاصله کوتاه اوّل برای پاسخ به سؤالاتی که احیاناً به این بحث مربوط می‌شود و یا شنیدن نظرات شما دوستان درباره اصل مطالب و استفاده از آنچه شما بیان خواهید کرد؛ و بعد گفت و گو پیرامون مسائل دیگری در زمینه‌های اسلامی که احیاناً با آنها دست به گریبانید، آماده‌ام و الحمد لله و صلی الله علی سیدنا محمد و آل‌الله الطاهرین.

### پرسش و پاسخ:<sup>۱</sup>

در پاسخ سؤال اول، اینکه فرمودید به دو گروه تقسیم می‌شود؛ گروه اول یک طرف قرار می‌گیرد و چهار گروه بعدی هم یک طرف، صحیح است اما یک کاسه کردن آن چهار گروه سبب می‌شود که ما نتوانیم آنها را خوب بشناسیم چون آن چهار گروه هر کدام برای خودشان ویژگی‌هایی دارند و هر گروهی نقشی دارد و با هر گروهی باید با طرز خاصی رو به رو شد. این است که شناسایی آن چهار گروه مهم است. من به اشاره عرض کردم که گروه دوم و

---

۱- لازم به ذکر است که سؤال‌های حضار به صورت کتبی ارائه شده و اشاره‌ای به اصل پرسش‌ها صورت نگرفته است.

سوم حتی قبل از اینکه نهضت به ثمر برسد به آن می پیوندند و در دوران خطرناک نهضت داخل نهضت می شوند درحالی که گروه چهارم و پنجم مقارن به قدرت رسیدن نهضت یا بعد از پیروزی نهضت بدان ملحق می شوند. موقع رویارویی با آنها کاملاً فرق می کند. ویژگیهایشان هم فرق می کند. یا درباره گروه دوم و سوم عرض کردم که گروه دوم ممکن است آن قهرمان‌گری را از خود نشان ندهد و به همین دلیل هم گفتم خطرش از گروه سوم کمتر است و گروه سوم گاهی در نقش قهرمان یک نهضت تجلی می کند. بینید کار چه قدر دشوار می شود! در میدان جنگ و نبرد حاضر می شود و قهرمانی‌ها می کند. اگر بخواهیم فقط با معیار قهرمانی و خطر کردن و به کار خطرناک تن در دادن، چهره‌های اصیل را بشناسیم در اینجا غلطانداز است. پس ملاحظه می فرمایید که هر گروه ویژگی‌ای دارد. همه این گروهها اجتناب‌ناپذیرند ولی گروه پنجم اصلاً و حتماً اجتناب‌ناپذیر است. یعنی نهضت هرقدر هم هوشیار باشد، با عده زیادی از مردم سروکار دارد که به هر حال در آن سرزمین و در آن قلمرو به صورت بومی و طبیعی زندگی می کنند – نه می توانند اینها را کرج بدهد و نه می توانند فوراً آنها را بسازد – بنابراین علت تقسیم‌بندی به آن چهار گروه این بود که هر گروه ویژگی‌هایی دارد؛ نوع خطری که برای نهضت ایجاد می کند فرق دارد؛ نوع علاجی که باید برای او در نظر گرفت فرق می کند. به نظر من مفید می آمد که رفقا این چهار گروه را با ویژگیهایی که عرض شد بشناسند. اگر دقت کنید حتی در همین کارهای محدودی که الان می کنید هر چهار گروه را پیدا می کنید. برای مثال عرض می کنم که یک جوانی – دانشجو یا غیردانشجو – اینجا به سراغ گروه شما می آید و علاقه‌مند است یک محیط انسی داشته باشد. در گروه شما جای خودش را پیدا می کند زیرا یک پیوند خیلی جزئی – فقط از

نظر زبان و ملیت ایرانی - با شما دارد و می‌دانید هیچ جنبه هدفی ندارد و در غیر این صورت می‌توانست با گروه دیگر باشد. شاید آن گروه را بر شما ترجیح می‌داد. البته نمی‌خواهم بگویم که زبان و ملیت هیچ قیمت و ارزشی ندارد. توصیه می‌کنم که هر انسانی که به‌سوی شما می‌آید با گشاده‌رویی او را تحربیل بگیرید و بعد او را بسازید ولی باید او را بشناسید چون ساختن بعد از شناخت است؛ یعنی انسان تا محرک و انگیزه اشخاص را نداند درست نمی‌داند چگونه باید با آنها روبرو بشود. بنابراین شناختن این چهار نوع انگیزه اساسی به نظر من مفید می‌آمد. البته انواع بیشتری هست اما در نهضت‌ها و حرکتها این چهار گروه، چهار گروه بزرگند. بنده هم عرض کردم که این چهار گروه یک طرفند یعنی هر چهار گروه، مسلمانان غیرراستین هستند و فقط گروه اول مسلمانان راستین می‌باشند.

در مورد سؤال دوم که چه عواملی موجب پیدایش این گروه‌ها می‌شود، همان‌طوری که عرض شد این عوامل پیش از نهضت پیدا می‌شود و نه بعد از نهضت. یعنی به‌طور کلی وقتی نهضت آغاز می‌شود خودبه‌خود با این جور آدمها و با این پنج گروه بزرگ مواجه است. گروه اول، گروه جست‌وجوگران راستین؛ انسانهایی که آرمان‌طلبند. و ما می‌بینیم این تقسیم‌بندی در ادوار تاریخ و در نظامهای مختلف اجتماعی بوده و همچنان به قوت خودش باقی مانده است. یعنی بنده تا این لحظه هیچ جامعه‌ای و هیچ نظامی را سراغ ندارم که در آن جامعه و نظام، این پنج گروه - چه قبل و چه بعد از نهضت - خودنمایی نکرده باشند. به همین دلیل از نظر من اهمیت داشت که در ارتباط با آیات سوره حجرات آن را مطرح کردم، زیرا مسائلهای عمومی و گسترده بود و طرح این مسئله باید برای ما آثاری داشته باشد که مهم‌تر از همه هوشیاری است.

## ۳۰ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

خیلی از دوستان عزیز جوان ما در تلاش‌هایی که می‌کنند دوست دارند با تلاش دو سه ساله، همه را به راه بیاورند و به محض اینکه می‌بینند تلاش‌هایشان این طور به ثمر نمی‌رسد احیاناً دچار دلسربدی و دلزدگی می‌شوند. اینها اگر کمی با زمینه‌های عمومی انسان در تاریخ – با همین بحث‌ها – آشنا بشوند آن وقت می‌دانند که این شعار عالی اسلام چه قدر جالب است. لابد شنیده‌اید که پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه وقتی که می‌خواست علی علیه السلام را برای یک مأموریتی به یمن اعزام کند به ایشان فرمود: «لَآنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بَكَ رَجَلًا خَيْرًا مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». عبارت در روایات متفاوت، مختلف نقل شده است ولی مضمون یکی است: علی! تو برای کار و مأموریتی می‌روی که اگر در این راه، خدا به دست تو یک نفر را به راه راست بیاورد آن یک نفر قیمتش از همه این منظومه شمسی بالاتر است. یعنی یک انسان راستین در یک طرف ترازو و تمام منظومه شمسی در طرف دیگر؛ کفه کدام سنگین‌تر است؟ انسان راستین. دو نفر شد سنگین‌تر می‌شد. اگر امت نمونه شد، دیگر عالی‌تر است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطَا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». بنده مکرر به رفاقت عرض می‌کردم که اگر ما نخواهیم با این شعار اسلام، دل آشنا باشیم و نخواهیم تلاش‌هایمان را با این شعار تنظیم کنیم اصلاً عقیم. اجازه ندهید که ما در نهضت و تلاش خودمان از آن مراحل پیش‌پا افتاده‌تر آغاز کنیم زیرا ما وارث یک فرهنگ انسان‌ساز انقلابی بس پیشرفت‌هستیم. حق نداریم شعارهای آن را فراموش کنیم. این شعار بسیار مهم است. می‌دانید این شعار یعنی چه؟ یعنی جامعه در جای خودش مهم، اصلاحات گسترده در جای

خودش بسیار پرارزش، مکانیسم اجتماعی در جای خودش بسیار عالی، ولی به هر حال یک فرد و یک انسان قیمتی دارد و تمام مکانیسمها و نظامهای اجتماعی بسیج می‌شود تا انسانهای خودساخته انتخابگر انسانی‌اندیش بسازند. وقتی هدف چندین است، اگر انسان در تلاشهاش توفیق پیدا کرد که یک انسان ارزنده بسازد، میزان مرفقیتش بالاست یا پایین؟

الآن ما این مرفقیت را پایین می‌دانیم. من به شما رفقا با صراحة عرض کنم حدود سی و سه سال است تلاشگری دارم و در این سی و سه سال حدود سی و یک سالش کار دسته جمعی داشته‌ام. می‌دانید بزرگترین فقر کارهای ما چه بوده؟ آیا فقر پولی بوده؟ آیا فقر امکانات اجتماعی بوده؟ بله، این فقرها بوده، اذیتمان هم کرده و می‌کند اما اینها بزرگترین فقر نبوده است. بزرگترین فقر ما، فقر انسانی بوده است یعنی همیشه هر کاری را خواستیم انجام بدهیم در درجه اول، آدم آن کار را کم داشتیم و شما می‌دانید که در مرحله نخستین، معمولاً کارها با چند نفر شروع می‌شود و مکرر اتفاق افتاده که در همان گام نخستین، یا یکیش نیست یا اگر یکیش هست دومیش نیست و اگر دومی هست سومی نیست. پس اگر یکی از اینها به دست یک فرد هدفدار ساخته بشود می‌تواند یک حرکت را از نظر سرمایه غنی کند. فرد نگر نیستیم، جمع نگر هستیم. به نقش جامعه و محیط اجتماعی آگاهیم، ولی به هر حال یادمان نمی‌رود که محیط اجتماعی انسان‌ها با محیط اجتماعی زنborها، ملکه مادر در کندو نقش خاصی دارد. نمی‌توانیم نقش خاص او را فراموش کنیم. یک انسان با یک ویژگی و یک بر جستگی، نقش ویژه‌ای دارد. شما خودتان در اینجا دیده‌اید که چگونه بعضی از انسان‌ها با ویژگی‌ها و بر جستگی‌هایی که دارند نقش‌های مؤثرتری را ایفا کرده‌اند. پس

فرد نگر نیستیم، فرد گرا هم نیستیم، به نقش جمع آگاهیم، به نقش عوامل محیط اجتماعی آگاهی کافی داریم اما یادمان نمی‌رود که نقش فرد هم در جای خودش بسیار ارزنده است. طرح بحث مخصوصاً برای این است که بدانید عواملی که موجب پیدایش این گروهها در طول تاریخ بوده‌اند عوامل خاص جغرافیایی و تاریخی نیستند زیرا ما وقتی یک پدیده‌ای را در همه شرایط گوناگون جغرافیایی و تاریخی بررسی کردیم استنباط می‌کنیم که این پدیده وقتی عمومیت دارد، علل و عوامل آن هم عمومیت دارد.

اتفاقاً سؤال سوم این است که ما در برابر این عوامل چه می‌توانیم انجام بدهیم. این مهم است. به این سؤال پاسخی مختصر عرض می‌کنم. در واقع سؤال سوم این است که چه طور می‌شود گروههای دوم، سوم، چهارم و پنجم را به گروه اول تبدیل کرد؟ عنایت بفرمایید! اتفاقاً قرآن منطبقی دارد که باید در فلسفه تاریخ و در جامعه‌شناسی قرآن بدان توجه شود. آنچه ما از قرآن به دست می‌آوریم این است: قرآن اصلاح یکپارچه بشریت را به عنوان یک هدف عملی مطرح نکرده است. حتی به پیغمبر می‌گوید «وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>؛ بیشتر این مردم با همه حرص و ولعی که تو داری مؤمن نیستند. قرآن چه چیزی را به عنوان هدف نهضتها معرفی می‌کند؟ بالا بردن درصد را؟ این درصد می‌خواهد کیفی یا کمی باشد و یا می‌خواهد آمیخته باشد؟ یاد رفقای آن سالها به خیر! در آن اوایل که رفقاً خیلی مایوس بودند، در هر شهری دو تا سه نفر باید پیدا می‌کردیم و اینها باید با هم جوش می‌خوردند تا یک انجمن بشونند. آن وقت می‌گفتند آخر از ما در برابر این موج گستردۀ

فساد در نواحی مختلف، داخلی و خارجی، چه کاری ساخته است؟ چه چیزی به ما پیشنهاد می‌کنی؟! من به آنها می‌گفتم که خوب دقت کنید! اگر با کوششها یتان و با این برنامه‌هایی که دارید کمی بهتر از امروز تان بشوید، موفقیت بزرگی است. اگر در این برنامه‌ها یک نمونه ساخته بشود ایده‌آل است. الان شما با مقداری خصلت‌های خوب آمده‌اید، اینها را هم که از دست ندهید و بدتر نشوید، موفقیتی است درخور ملاحظه. تا اینجا که می‌گفتم مثل اینکه مسأله هنوز برایشان تمام نبود؛ پس یک مسأله دیگر هم مطرح می‌کردم و آن اینکه، اگر بدتر هم می‌شوید یک خرد کمتر بد بشوید؛ کندتر بدتر بشوید. می‌گفتم این هم موفقیت است. این مطلق‌گرایی و مطلق‌طلبی آفت زندگی ماست. من نمی‌دانم چه طور است که برای سایر مسائل زندگیمان به اصل نسبیت چسییده‌ایم! این مردمی که دنیال زندگی هستند، دینشان دین زندگی است و پیروان مذهب زندگی هستند، صبح تا شب برای چه چیز تلاش می‌کنند؟ همین اتریشی‌ها، همین‌ها که شما می‌بینید، این اتریشی صبح تا شب برای چه تلاش می‌کنند؟ مثلاً تلاش می‌کند زندگیش خوب بشود. می‌خواهم بیشم وقتی شش سال تلاش کرد زندگیش ایده‌آل می‌شد و یا به نسبت بهتر می‌شد؟ کدامیک؟ ما که در همین عمران دنیابی مان به نسبت راضی هستیم، چه طور در عمران اخلاقی، عمران معنوی و عمران نظام اجتماعی نمی‌خواهد نسبت برایمان ارزش نداشته باشد؟

البته اشتباه نکنید! مبادا این عرض من همتها را پایین بیاورد! همت، بلند! اما همت بلند معنایش این است که اگر تلاش کردیم به سه و نیم در هزار رسیدیم تلاش را باشدت ادامه بدهیم تا چهار در هزارش بکنیم و باز هم قانع نشویم تا پنج در هزارش کنیم و ادامه بدهیم تا نهصد و نود و نه در هزارش کنیم ولی از

### ۳۴ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

حالا می‌دانیم به هزار در هزار نمی‌رسیم و با اینکه می‌دانیم به هزار در هزار نمی‌رسیم تلاش را مردانه ادامه می‌دهیم. خانم‌ها! جسارت نباشد وقتی می‌گوییم مردانه یعنی مصمم ادامه دهیم. مردانه، زنانه، قهرمانانه ادامه دهیم. بنابراین عنایت بفرمایید ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم که این گروههای پنجگانه همراه در طول تاریخ و در عرض جغرافیا و پهنه جغرافیا بر سر راه نهضت‌ها وجود داشته‌اند اما می‌بینیم موفقیت نهضتها در ایجاد دگرگونی در این گروهها یکسان نیست و بعضی نهضتها موفقترند. ما می‌کوشیم تا در نهضت خود از موفقترها باشیم. چگونه می‌توان از آن چهار گروه بیرون آمد و به گروه اول پیوست؟ برنامه روشن است؛ برنامه مستمر خودسازی با استفاده از همه عوامل مؤثر در خودسازی، اما نه خودسازی خانقاہی، که خودسازی اسلامی مدنظر است. انسان در اجتماع و در میدانِ عمل و تلاش، نه انسان تک و تنها. مارکس انسان را فرزند کار و عمل معرفی می‌کند و قبل از او هگل با همان ایده‌آلیسم خویش چنین کرد. ولی اسلام فراتر و جامعتر از همه، انسان را ساخته عمل معرفی می‌نماید و این مسأله در روایات اسلامی مکرر گفته شده است. البته بسیاری از روایات با زبان خاص زمان خویش بیان شده و چون با زبان زمان ما هم‌طراز است، گریابی خاصی دارد. در بعضی روایات آمده که در روز رستاخیز عده زیادی از افراد بشر در قالب حیواناتی چون خرک، گاو، مار، افعی، عقرب، مور، رتیل و امثال اینها محشور می‌شوند زیرا آن اندام طبیعی را که طبیعت و خدای طبیعت به ایشان داده بود، با عمل خویش به هیکل و قالب جدید تبدیل کرده‌اند. یعنی قالب‌های روز قیامت، قالبهای من‌ساخته و شما‌ساخته است. انسان با یک سلسله استعدادها، با یک سلسله مایه‌ها و دست‌مایه‌ها به وجود می‌آید اما انسانِ آینده، ساخته دستِ عمل است با بینش

صحیح و با بسیج کردن همه استعدادهای نهفته برای عمل و قرار گرفتن در حلقه خوبان، یعنی خوبان تلاشگر، سختکوش و مقاوم می‌توانند چنین شوند. با بلال‌ها معاشرت داشته باشید و معاشرت داشته باشیم که بسیار مؤثر است. اولین مسائلهای که در ایجاد انجمان‌های اسلامی در خارج از کشور، در شهرهای اروپایی و امریکایی برایم مهم بود این بود که یک جوان وقتی که می‌آید اگر در جو کوچک دو سه نفری قرار بگیرد فرهنگ و ساخت اسلامی آن برایش کمک بزرگی است. بله، خیلی مهم است. برای انسانهای متعارف خیلی مهم است. این درست که انسانهای برجسته زیاده گاهی گلهایی هستند که در لجزار روییده‌اند؛ در سرتاسر تاریخ، گلهای زیادی داریم که در لجزار روییده‌اند و بعد گلهایی نیرومند شده‌اند و لجزار را به گلزار تبدیل کرده‌اند. این در جای خودش. ولی انسانهای معمولی به مصدق شعر سعدی که «گلی خوشبوی در حمام روزی ...» از همنشین و محیط زندگی تأثیرپذیر هستند: من توصیه مژکد دارم که اینجا خانمهای آقایان، خانواده‌های همفکر، همراه و هم عمل حتماً با همدیگر معاشرت بیشتر داشته باشند. مأنوس‌تر باشند و نگذارند خلأهای روحی، راه را برای نفوذ فسادهای گوناگون باز کند. ابتکار به خرج دهید. به راهی بروید که بتواند تأثیرات آن، محیط داخلی و حتی بسیاری از رخنه‌های محیط خارجی را از بین ببرد. فرمودید چگونه می‌شود از آن چهار گروه به گروه اول آمد و یا کسانی را آورد. یکی از دوستان پرسید چگونه می‌شود آورد. دیگری پرسید چگونه می‌شود آمد. پاسخ هر دو این است: با خودسازی، خودسازی برخاسته از این عواملی که عرض شد. بینش سالم، فن و تاکتیک و محیطی کوچک و مساعد ساختن، که البته این‌ها عملی است.

کدام نهضت را سراغ دارید که هسته‌های نخستین آن در محیطی که به

## ۳۶ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

وجود آمدند و صله ناهمرنگ نبوده باشند؟ کدام نهضت مترقی سازنده را در طول تاریخ می‌شناسید که گروه نخستین و بنیانگذارانش و صله ناهمرنگی بر جامعه جامعه زمانشان نبوده باشند؟ بنیانگذاران نهضت‌ها از اقلیت بودند یا از اکثریت؟ اکثریت پسند بوده‌اند یا نه؟ همه نهضتها مترقبی این‌طور بودند. یعنی با یک، دو و چند نفری شروع شده‌اند که آن چند نفر از نظر طرز فکر، آرمان و از نظر رفتار در ارتباط با محیط زمانشان، ناهمرنگ بوده‌اند. پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه عليه - بعد از چهل سال قابل هضم بودن برای محیط خویش به‌محض اینکه آن رستاخیز و قیام و انبساط و آن بعثت درونی را به یاری خداوند در خودش به‌وجود می‌آورد، احساس می‌کند به فردی تبدیل می‌شود که می‌گریند این آدم، مجنون و دیوانه است؛ بدھر حال یک عنصر ناجور و نامطلوب است. همه اینها متهم بودند به آنکه یک عنصر نامطلوب هستند. عنصر نامطلوب طبیعی است که با محیط خودش دمسازی ندارد. یک انسان دارای آرمان، یک دنیاست. برای خودش دنیایی است حاکم بر دنیای بیرون. توانا باشید! احساس توانایی کنیم! باز به این سازندگی‌ها توصیه می‌کنم، به شرط اینکه بفهمید و اهمیت بدهید.

دریاره نماز، روزه و تمرينهای عبادی از قبیل اتفاق در اشکال گوناگونش، تعاون، همکاری و نقش سازنده این عبادتهای گوناگون - بدشرط اینکه واقعاً آهنگ عبادت داشته باشد یعنی روح انسان را در برابر خدا هموار و رام کند - عرض کنم که عبادت یعنی رام کردن خویشن در برابر حق، خود را رام کنیم چون ما در برابر عبادت سرکشیم. مقابلِ عبد چیست؟ طاغوت. بدانید همه ما یک شاخه طاغوتی داریم. بنده خودم را می‌گوییم که به دیگران جسارت نباشد. ما یک شاخه طاغوتی داریم. یک جوانه طاغوتی در ما هست که اگر به آن

میدان بدھیم با سرعت رشد می‌کند. خاصیت نیلوفر دارد، اصلاً جا برای هیچ چیز نمی‌گذارد. این مَرْغَها را در کشتزارها دیده‌اید؟ مَرْغ و گیاههای مَرْغَی این خاصیت را دارند که سریع رشد می‌کنند. ما یک جوانه مَرْغَی طاغوتی داریم که اگر به آن میدان بدھیم تمام پنهان وجود ما را می‌گیرد. تقدراً یعنی چه؟ یعنی خودمهاری؛ یعنی گفتار، رفتار، نگاه و برخوردمان همگی مهار شده باشد. اینهاست کیفیاتی که با آن می‌شود از چهار گروه بعدی به گروه اول آمد و آورد.

یکی از رفقا نوشته‌ای در مورد الگوها به من داده بود؛ الگوها چه نقشی دارند؟ امامها - امامهای واقعی نه امامهای منصبی - چه نقشی دارند؟ امام منصبی در ایده ما به چه معناست؟ امام و پیغمبر منصوب به اعتبار این است که ما می‌خواهیم به وحی و تفسیر بر وحی اعتماد کنیم و گرنم امام ما، امامی است که بی‌فرمان، ب بدون استوارنامه و بدون حکم در جامعه مقبول می‌افتد و جا باز می‌کند. امام الگوست، عشق‌آفرین و شوق‌آفرین است. نهضتهای ما زمانی می‌توانند از میان چهار گروه بعدی، افرادی را برای گروه اول به دست آورند که با الگوها آغاز شوند. یکی از جوانان مهندس که در حدود چهار سال قبل گرفتار شده بود، با یکی از آشنايان دیگر که او هم موقتاً برای ده - پانزده روز گذارش به کمیته افتاده بود هم‌سلول شده بود. این آشناي ما آن موقع حدود چهل و سه - چهار سال و آن جوان مهندس حدود بیست و سه - چهار سال داشت. بعد از دو هفته که از کمیته آمده بود من از وی دیدن کردم. به من گفت که چند روزی با یک جوان در یک سلول بودم که از آشنايان تو بود. او در من تحولی ایجاد کرده است. این چند روز زندگی با او مرا تغییر داده و در من یک نوع انقلاب ایجاد کرده است. آن وقت شروع کرد به گفتن شرح حال او؛ یعنی

اسلامی، حضور ذهن جوان نسبت به قرآن، نهج البلاغه و روایات و بیانش اجتماعی، رفتار، تواضع و بی تکبری او. این چیست در جمع ما که هر کسی تا ذره‌ای به جایی می‌رسد فوراً دچار کبریا می‌شود؟ چرا نهج البلاغه نمی‌خوانیم؟ چرا قرآن نمی‌خوانیم؟ اینکه قرآن می‌گوید: «خداؤند هیچ متکبر جباری را دوست ندارد ولو در صف خودمان باشد» پس چرا نمی‌خواهیم درک کنیم که اگر من متکبر و جبار باشم چگونه می‌خواهم در تلاشی که هدفش از میان بردن متکران و جباران است سهیم باشم؟ در تراکم، فروتنیش، آماده به کاریش، تنبیل نبودن و متحرک بودنش، محبتیش، انسان دوستیش، نماز با حالش، قرآن خواندن با حالش، ذکر و یادش و سکرت به جایش سهیم باشم؟ چرا دهانمان چفت و بست ندارد و هر حرفی را که می‌دانیم زود می‌گربیم؟ بیایید با خودسازی‌ها الگو شویم. اگر الگو شدیم دیگران را جذب می‌کنیم. یک انسان مغناطیسی نیرومند است؛ برآده‌ها را جذب می‌کند. وقتی برآده‌ها جذب شدند خاصیت مغناطیسی پیدا می‌کنند و هر قدر بیشتر با مغناطیس اصلی بمانند خاصیت در آنها دیرپاتر می‌شود. مطلقین هم نباشید! چرا وقتی سه سال بر روی یک نفر کار می‌کنید تا دو سانتیمتر جلو می‌آید، این حرکت را کم می‌دانید؟ این را مکرر از دوستان نزدیکم شنیده‌ام. مگر انسان‌سازی ماشین‌سازی است که علاقه دارید مدتی کار کنید و یک ماشین تو اختراع کنید و بعد به کارخانه بدهید تا هزار، دو هزار و یا صد هزار تا در روز تولید کنید؟ انسان‌سازی دشوار است. موقوفیت کوچک در انسان‌سازی مرفقیتی است بس بزرگ. یک قیراط الماس چه قدر ارزش دارد؟ انسان شایسته نسبت به همه موجودات دیگر، نظیر الماس است نسبت به سنگهای دیگر؛ خیلی ارزش دارد؛ یک قیراطش هم ارزش دارد. پس این که

سؤال فرمودید چه طور می‌شود از گروههای چهارگانه بعدی به گروه اول آمد و آورد؟ با برنامه خودسازی که با این معیارهایی که عرض شد اشیاع شده باشد. غالباً می‌بینیم که رفقا پی یک آمپول «خوب شدن» می‌گردند [و می‌پرسند] که فلانی! می‌شود آمپولی بزنیم یک ساعته خوب بشویم. جراب مخلصتان این است که خیر؛ چنین چیزی وجود ندارد. فقط در پروسه و جریان می‌شود خوب شد و گاهی حرکت و جریان کند است. مطرح کرده‌اند که مسلمان اقلیمی، اسلامش اختیاری نیست و تحت تأثیر شرایط محیطی مسلمان است. بله، شما می‌دانید به همین دلیل یکی از وظایف هر دختر و پسر مسلمان در سن بلوغ این است که اسلام اقلیمی و اسلام خانزادگی را به اسلام شناختی و انتخابی تبدیل کند. این یکی از همان مسائل به‌ظاهر جزئی است که وقتی در جامعه اسلام مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار گرفت جامعه ما را به عقب برداشت. شما می‌دانید که در کنیسه‌ها هم همین‌طور است؛ در کنیسه چند نوبت «توفن»<sup>۱</sup> دارند؛ چند نوبت تعیید دارند که یک نوبت آن در سن بلوغ است. البته شاید آن یک تشریفات باشد ولی این مسئله برای اسلام جدی بوده و جزو تعالیم است. شاید خیلی از آقایان قبله هم با آن آشنا بوده باشند که هر دختر و پسر مسلمان باید در آغاز بلوغ، اسلامش اجتهادی باشد و نه تقليدی؛ یعنی پذيرشِ اصول ايدئولوژي باید از روی شناخت و انتخاب و

۱- این مطلب به مراسم تفی لین بندان اشاره دارد. برای این مراسم جعیه‌هایی در ابعاد ۳۰۳ سانتی‌متر تعییه شده که داخل آن‌ها اوراقی چرمیں از پوست حیوانی حلال گوشت قرار دارد و بر روی آن‌ها آیاتی از تورات و در موضوعاتی چون توحید نوشته شده است. این آیات را بر روی دست و پیشانی افراد مکلف یعنی کسانی که به سن ۱۳ سالگی یا بلوغ شرعی رسیده‌اند می‌بندند. فرد مؤمن در اولین نماز جماعت صح شرکت می‌کند و از آن پس باید تمام مسئولیت‌های دینی یک مؤمن را پذیرد و در انجام آن‌ها کوتاهی نکند.

## ۴۰ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

اجتهاد و کوشش باشد و اگر این طور نباشد اسلامش طبعاً ناقص است. اگر گذشتگان ما نکردند آیا ما حاضریم برای بچه‌های خودمان این کار را بکنیم؟ آیا حاضریم برای رفقای خودمان این کار را بکنیم؟ حاضریم همت کنیم رفقایی که به اینجا می‌آیند، اسلام اقلیمی خانواردگی عادتی خودشان را به اسلام انتخابی آگاه تبدیل کنند؟ وظیفه این است. این یکی از بندهای مواد ایدئولوژی ماست که هر مسلمان در سن بلوغ باید اسلام اقلیمی غیرانتخابیش را به اسلام شناختی انتخابی تبدیل کند.

سؤال بعدی این بود که گروه دوم از گروههای پنجمگانه، چه زیانی برای جامعه دارند؟ گروه دوم، ناراضی‌هایی بودند که فقط از تغییر وضع استقبال می‌کردند، چون در پی بهبود وضع خویشتن بودند. یک سؤال هم راجع به گروه پنجم بود. این‌ها را با هم جواب می‌دهم. سؤال دیگر این بود که گروه پنجم مورد پیام گروه اول هستند و گروه اول در حقیقت باید به وسیله اینها پیام خودش را تحقق ببخشد. گروه دوم و گروه پنجم گروههای بدی نیستند اما باید مواذب خطر ناخودآگاه آنها بود. گروه دوم و گروه پنجم بی خطر نیستند، بنده گفتم خطر دارند و آسیب می‌رسانند؛ نه اینکه گروههای بدی هستند، اما باید مواذبیشان بود. باید خودمان را برای پرستاری و سرپرستی آن‌ها بسیج کنیم. در دایره تجربه‌های خودم همیشه می‌بینم که توقع رهبران نهضتها از ترده مردم زیاد است، چه آن تردهای که جزو گروه دوم است، چه آن تردهای که جزو گروه پنجم است. یعنی چه توقعشان زیاد است؟ یعنی می‌گویند: مگر اینها به سمت نهضت نیامند؟! پس باید از رهبری خود به خود اطاعت کامل کنند. غافل از اینکه اینها آنها بی نیستند که آمدنشان به سمت نهضت، با اطاعت کامل همراه باشد، چون زیربنای آمدنشان، زیربنای گروه اول نیست. گروه اول است که

آمدنش به سمت نهضت با التزام تقریباً کامل و در حد نصاب برای اطاعت از رهبری همراه است و می‌شود بدان اعتماد کرد. اما روی گروه دوم و گروه پنجم باید کار کرد. این یادآوری برای این بود که اهمیت وظیفه رهبری را نسبت به گروه دوم و گروه پنجم یادآور شده باشم. اگر کار نکنیم آسیب و خطر دارد. اما گروه دوم - و همچنین گروه پنجم، چون در پی موقعیت بهتر است ممکن است رهبری رفاه آور را بر رهبری آرمان طلب مقدم بدارد و اتفاقاً چنین هم بوده است. می‌توانید بررسی بفرمایید! در اسلام هم همین گونه شد. این مانع از آن نیست که بگوییم اگر رهبری، هوشیاری به خرج بدهد روی گروه دوم و گروه پنجم کار بکند و بداند زمینه تحقق بخشیدن به پیام او، این دو گروه هستند، با تلاش برای ترجیح دادن رهبری خودش بر رهبری‌های رویزیونیست (تجدیدنظر طلب) می‌تواند آنها را آماده‌تر کند. این کار را می‌تواند بکند، چون انسان قابل تغییر است. اما خطر اینجاست که رهبری انتظار داشته باشد که گروه دوم و پنجم نسبت به رهبری موضعی کم و بیش مشابه موضع گروه اول داشته باشند. این اشتباه است! این خطرز و آسیب‌آفرین است!

دوست دیگری سؤال کرده‌اند که سوره حمد، جامعه را به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- آنَعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۲- مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ و ۳- ضَالُّينَ.

صحیح است. در آن سوره، گروه‌ها این جور تقسیم می‌شوند: انعمت علیهم، مغضوب علیهم و ضالین. می‌دانید که این گروه‌بندی به دنبال «اهدنا الصّرّاطَ الْمُسْتَقِيمَ» آمده، یعنی در رابطه با هدایت آمده است. گروه‌بندی‌ها در رابطه با مسائل، خود به خود فرق می‌کند. البته در میان این پنج گروه، می‌توانم عرض کنم که گروه اول «آنَعَمْتَ عَلَيْهِمْ» هستند، گروه سوم و چهارم «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» هستند، گروه دوم و پنجم اگر رویشان کار نشود «ضالین» هستند و اگر

## ۴۲ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

رویشان کار بشود می‌توانند به گروه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نزدیکتر شوند. ولی آنهایی که رویشان کار نشود و آسیب‌آفرینی کنند تقریباً شبیه «ضالین»‌اند. این گروه‌بندی، تقسیم تقریبی است ولی به هر حال، سوره حمد بر محور هدایت گروه‌بندی شده و معیار جالبی دارد که لابد پیرامونش مطالبی خوانده و شنیده‌اید. اگر وقتی باز با دوستان دیدار داشتم توضیح خواهم داد ولی ما در اینجا بر اساس معیار دیگری تقسیم‌بندی کرده‌ایم: بر معیار نوع اسلام و نوع تن در دادن و پذیرفتن نظام جدید که این پنج گونه را شامل می‌شد.

فرموده‌اید چه عواملی ما را از کسب ایمان بازمی‌دارد؟ خودپرسی، هوابپرسی، هوس‌کیشی؛ مسائله‌ای که امروز دنیای مصرفی، به تغییری که دیشب با بعضی از دوستان گفتیم دنیای کُنزو می‌ست<sup>۱</sup> با توجه به هوس‌کیشی بدان گرفتار است و راه را بر همه نهضتهای اصیل مشکل می‌کند. انسانهای رفاه‌زده، انسانهای هوس‌کیش، اصالت لذت مادی، اصالت لذتهاش شکمی و از شکم به پایین؛ دیگر جایی برای قلب و مغز باقی نمی‌گذارد؛ قلب را که اصلاً می‌میراند، مغز را هم در خدمت همان شکم و پایین‌تر درمی‌آورد. تمام شد. سخت مواظب باشید دچار هوس‌کیشی نشوید! در قرآن حتی تغییر «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ»<sup>۲</sup> را می‌بینید. قرآن چه عالی گفته! قرآن به حق، یک کتاب تحلیلی است، چون بزرگترین تحلیلگر او را فرستاده است. گاهی بعد از بحثهای تحلیلی که خودم می‌کنم یا در جایی می‌بینم، به یک آیه قرآن برخوردمی‌کنم و مشاهده می‌کنم که تمام این تحلیل در یک عبارت کوتاه بیان شده! عجب! در این آیه گفته کسی که خدای او هرای اوست و در نتیجه، عالمی

گمراه است «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» با اینکه علم دارد خدا او را گمراه کرده است. چه قدر فراوانند! عالمان در خدمت طاغوت چه کسانی هستند؟ عالمان در خدمت طاغوت کسانی هستند که «اتَّخَذَ الْهَمَةَ هَرَاةً وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ». چه عواملی ما را به این فساد می‌کشاند؟ هرس‌کیشی، خودپرستی. بعضی‌ها هرس‌کیشی را مهار می‌کنند؛ نوبت به خودپرستی که می‌رسد می‌بینید می‌لنگند. خودنمایی، تفوق‌طلبی، برتری جویی، استعلا. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَى فِي السَّارِضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعَا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ».<sup>۱</sup> استعلا، برتری جویی؛ اینها دشمنان بزرگ درون ما هستند و این است جهاد اکبر و افضل الجهاد که با آنها بتوانیم بر این دشمنان درون مسلط شویم. «إِنَّ سُلْطَنَةَ إِنْسَانٍ مُسْلِطٌ بِرِّ اِنْسَانٍ دُرُونٍ» است که می‌تواند بر دشمنان بیرون پیروز شود.

خطر گروه دوم، می‌تواند خیلی زیاد باشد. این سؤال درست در برابر آن سؤال است که گروه دوم چه زیانی برای جامعه دارد؟ تقریباً توضیح داده شد که درست است که خطر گروه دوم می‌تواند زیاد باشد ولی خطر گروه سوم چه؟ عرض کردم که از آن زیادتر است. چون گروه دوم که برای تغییر وضع و دستیابی به وضع بهتر می‌آید، خیلی هم کارهای قهرمانانه انجام نمی‌دهد پس خیلی هم جا باز نمی‌کند ولی گروه سوم خیلی خطرناکند؛ اینها جا باز می‌کنند. و گروه چهارم، آن فرصت‌طلبها، آنها بی که در کمینگاه‌هایشان نشسته‌اند، اینها با نفس تازه و تمام زیرکی به میدان می‌آیند. گروه دوم، این عرضه‌ها را ندارند؛ خطرشان، نسبت به گروه سوم و گروه چهارم کمتر است ولی بی‌خطر هم نیستند.

فرموده‌اید که من بیماری را روشن کردم و توضیح دادم ولی نسخه‌ای نوشته نشد. حق با شماست. گاهی انسان در بحث فقط کار دیاگنوز<sup>۱</sup> را انجام می‌دهد و بعد در بحث دیگر سراغ دارو می‌رود که آیا دارویی هست یا نیست؟ از این گذشته، من هیچ وقت داعیه ندارم، می‌دانید بنده آدمی بی‌ادعا هستم و می‌خواهم تا هر وقت زنده‌ام بی‌داعیه زندگی کنم. یک چیزهایی که می‌دانم می‌گویم و هر چه هم ندانم نمی‌گویم. بگذارید با هم درد را بشناسیم؛ شاید شما فردا درمان‌شناسی باشید که درمان را در اختیارمان می‌نهد. در این بحثها آنچه در زمینه درمان می‌شد عرض کنم اجمالاً عرض کردم. آگاهی از این نقطه‌های آسیب‌پذیری نهضت می‌تواند مدیریت و رهبری حرکت ما را موفقتر کند. باز هم تکرار می‌کنم: آگاهی بر این نقطه‌های آسیب‌پذیری حرکت می‌تواند رهبریهای کوچک و بزرگ، محلی و وسیعتر از محلی حرکت می‌را موفق‌تر بکند. به این امید مطرح شد. در بخشی دیگر از عرایضم عرض کردم که وقتی رهبری الگو شد – الگوی عملی – وقتی هسته‌ها هسته‌هایی شدند با معیار عمل، اینها مطمئناً نقش مؤثر و سازنده‌ای خواهند داشت. یکی از دوستان که آیات مناسب را سراغ می‌گرفت، آیاتی از اواخر سوره فرقان هست که با این آیه شروع می‌شود: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَا...». ... تا: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هُبَّ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرَيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَقْبِلِينَ إِمَاماً».<sup>۲</sup> خیلی جالب است. یکی از خواسته‌های بندگان راستین خدا در این سوره آمده است: «خداوندا! همسران و فرزندان ما را مایه روشنایی چشم ما بگردان». او دنبال همسری و فرزندی است و احساس مسؤولیت می‌کند که

۱- عیب‌یاب.

۲- فرقان، ۶۳ و ۷۴.

همسر و فرزند مایه روشنایی چشم او شود و بعد «وَاجْعَلْنَا لِلمُتَّقِينَ إِمامًا»؛ «ما را پیشوا و پیشتاز و پیشگام انسانهای با تقوای خودمهار خداترس کن.» یعنی از هر نوع رهبری و سalarی خوششان نمی‌آید. اگر هم می‌خواهند جلو باشند می‌خواهند در صفت مقدم متقین باشند. هسته‌هایی که این روحیه را داشته باشند مطمئناً نقش مؤثر و سازنده‌ای خواهند داشت. برادران و خواهران عزیزی که تلاش آغاز کرده‌اید؛ بدانید با همین معیارهای متعارف قرآن که از همین آیات صریح به دست می‌آید تا خیلی جاها می‌شود هسته‌های الگو بود.

نوشته‌اید در اسلام هم گروه اول به قدرت نرسید. راه چاره چیست؟ این سؤال زمینه را برای نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم آماده کرد و آن را همینجا عرض می‌کنم. دقت کنید! حرکت‌ها باید در پی رشد و گسترش کمی خویشتن باشند اما، به این اما توجه کنید، نه گسترش سریع و رشد سلطانی! پیشرفت سریع اسلام به همان اندازه که برای اسلام موفقیت بود و نشانه بر جسته‌ای از موفقیت اسلام از آب درآمد، به همان اندازه هم خطر به همراه آورد. خوب، گاهی می‌شود نهضتی با خلا روبرو شود. وقتی با خلا روبرو شد خودبه خود گستردۀ می‌شود؛ گسترش نهضت را نمی‌شود مهار کرد. گسترش نهضت را تا وقتی می‌شود مهار کرد که با سازندگی همراه باشد. این، یکی از آن علاجهاست که رهبری می‌تواند رعایت کند. گاهی اعضای نهضت شتابزدگی عجیبی برای گسترش نشان می‌دهند؛ حوصله یک نسل و دو نسل نهضت غیر گستردۀ و به اصطلاح نهضت محدود و بی‌سروصداراند. اینها برای نهضت خطر ایجاد می‌کنند. گسترش نهضت باید با افزایش تدریجی آمادگی رهبری برای دیگر سازی و سازندگی همراه باشد. اگر این گسترش، سرعت و شتاب گرفت، به طوری که قبل از کسب آمادگی برای ساختن کسانی

## ۴۶ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

که حتی بدلخواه به صفوں نهضت می پیوندند، یعنی گسترش سرطانی پیدا کرد، نهضت به همان سرنوشتی دچار می شود که بیمار سرطانی و سلول و عضله سرطان زده بدان دچار می شود. اسلام به همین سرنوشت دچار شد. ولی با کمال تأسف عرض می کنم این مسأله همیشه مهارکردنی نیست. یعنی گاهی نهضتی در یک موقعیت تاریخی قرار می گیرد و نمی تواند گسترش خود را مهار کند. فقط اسلام نیست که به این سرنوشت دچار شده. خیلی از نهضتهای دیگر هم به همین سرنوشت دچار شده‌اند. نوشته‌اند که برای بازشناسی گروه اول از گروههای دیگر، معیارهای بیشتری، بیش از معیار نورانی بودن، نشان بدهید.

در طول بحثهای قبلی ام از دو سه معیار اسم برم. چون توضیح دادم فقط نام می‌برم. خوب دقت کنید! گروه اول شجاع است و پاکباخته؛ خودنما، مُراعی و ریاکار نیست؛ جاهطلب نیست؛ تفوق طلب نیست؛ اهل ایثار است؛ معیارهاییش برای سنجیدن، یکی است، دو تا نیست. این چه مشکل بزرگی است که دچارش هستیم. باید توضیح بدهم؛ چون قبلی را توضیح داده بودم این را هم توضیح می‌دهم. ما گرفتار یک بیماری هستیم. این بیماری خیلی شدید و خطرناک است. ما همیشه با خودمان دو جور ترازو داریم؛ برای سنجیدن نقطه‌های روشن و مثبت دیگران یک ترازویی داریم که یک تن را یک گرم نشان می‌دهد؛ یعنی وقتی یک تن فضیلت دیگران را در کفه ترازو می‌گذاریم، برای طرف دیگر، یک سنگ یک گرمی کافی است، اما برای نشان دادن فضیلتهای خودمان یک گرم را یک تن نشان می‌دهد. این هم یک ترازو است. یک ترازوی دیگر هم داریم؛ برای نشان دادن نقطه ضعف‌های خودمان، یک تن را یک گرم نشان می‌دهد و در سنجیدن نقطه ضعف‌های دیگران، یک گرم را یک

تن نشان می‌دهد. یک بام و دو هوا؛ این سرِ بام گرما، آن سرِ بام سرما. وضع ما این‌چنین است. رفقای حاضر در جلسه، دوست دارم همین الان یک خودنگری کنیم، ببینیم خودمان تا چه حد از استفاده از این ترازوها صرف‌نظر کرده‌ایم و یک ترازو بیشتر نداریم که هم می‌شود با آن خوبیهای خودمان را بسنجدیم و هم خوبیهای دیگران را؛ هم بدیهای خودمان را و هم بدیهای دیگران را، همه را هم یک جور نشان بدهد؟ چند تفرمان چنین ترازویی داریم؟ نمی‌خواهم مطلق‌نگر باشم، چقدر داریم، چند درصدمان داریم؟ انصاف؛ اسلام آیین انصاف است. منصف باشیم. کمالات دیگران را کمال بدانیم؛ عیب خودمان را هم عیب بدانیم. این یکی از نشانه‌های آن گروه اول است؛ یکی از نشانه‌های روشنایی آنهاست. لذا شما در رفتار آن‌ها روشنایی و نورانیت می‌بینید. توصیه می‌کنم خطبه «حقوق رهبر بر مردم و مردم بر رهبر» از نهج‌البلاغه را حتماً یک بار در یکی از خطبه‌های نماز جمعه یا در یکی از جلسات خودتان بخوانید و بعد تکه تکه درباره آن بحث کنید. الان حضور ذهن ندارم خطبه چندم است؛ یادآوری خواهم کرد. چه خطبه جالبی است! ببینید علی(ع)، این انسان نمونه، خودش را در چه موضعی می‌گذارد! اینها برخی از نشانه‌های آنهاست. نشانه‌های بیشتر را در قرآن، در خطبه متقین و خطبه همام (همام، همام یا همام هر سه جور ضبط شده است) از نهج‌البلاغه می‌توانید پیدا کنید.

سؤال بعد درباره وضع گروه پنجم در عصر حاضر در ایران است. گروههایی که من عرض کردم، بیشتر گروههای نوع دوم بودند. آنچه ما در ایران داریم اکثرًا مسلمانان نوع سومند، یعنی مسلمانان اقلیمی هستند. چون این سؤال مطرح شد، می‌توانید باز کنید که منظورتان از این سؤال چه بوده؟ گروه پنجم یا شبه گروه پنجم؟ در سؤال چنین آمده است که در حقیقت، در ارتباط با

یک نهضت سازنده اسلامی، این گروه پنجم خود به خود در ایران وجود دارد، پس در ارتباط با نهضت سازنده اسلامی که در پیش هست چه می توانیم بگوییم؟ پاسخی که می توانم عرض بکنم این است: به این عرض من خیلی عنایت بفرمایید! شنیدنش و شاید گفتنش تلح است! ولی تلحها را باید گفت و شنید. در ایران گروهی که از آنها به عنوان گروه پنجم یاد کردیم و می توانیم آنها را در شمار گروه پنجم بگذاریم از دید من بسیار کمتر مورد گلایه هستند تا گروههایی که به عنوان صفحه مقدم و گروه هدایت کننده شناخته می شوند. یعنی حرکت در ایران دو بخش می شود: یکی بخش حرکت‌های اسلامی سری که هنوز با تردد و گروهها رابطه زیادی ندارند و نمی شود وضع این دو را با هم به خوبی روشن کرد و فعلاً هم نمی خواهم راجع به آن بحث کنم زیرا بحث دیگری می طلبم، و دیگری حرکت عمومی علنی با موج گسترده می باشد. من درباره این حرکت دوم نظر می دهم. من در این حرکت دوم، از نقشی که آن گروه پنجم ایفا می کند [او سه‌می که دارد] بمنسبت راضیم و از گروهی که باید اینها را به ثمر برساند و سه‌می که ایفا می کند بمنسبت راضی نیستم. به همین دلیل بر خودم و بر شما بانگ می زنم به خودسازی بیشتر. رفقای عزیز! ترکمان را از تردد خلق جامعه خودمان واقع یینانه کنیم. برگردیم نقایص خودمان را در رهبری و در هدایت این تردد و در پیشگامی برای این تردد بهتر بشناسیم. گله‌هایی که من از این گروه به اصطلاح مقدم دارم این است که خودسازی‌ها برای ایفای نقشی که الان به دوششان است رسماً و کافی نیست. در بعد یینش اسلامی و شناخت اسلام کمبودها داریم و گاهی شکننده است. در بعد یینش سیاسی و یینش اجتماعی کمبود بس شکننده داریم. دیشب در اینجا به رفقا عرض کردم که چند نفر از شما روی این مسائل کار می کنند؟ چرا کار

نمی‌کنید؟ چرا بی‌کارید؟ چرا به شناخت مسائل اجتماعی علاقه نشان نمی‌دهید؟ چرا برای خودتان بحث نمی‌گذارید؟ چرا حتی گاهی در یک سخنرانی تفریحی شرکت نمی‌کنید؟ چرا در آن سخنرانی‌های تفریحی، سخنرانی‌های غیر موظف که در مجتمع تحلیلگرانه اینجا - ولو برای جامعه اتریش یا اروپا یا غرب یا دنیای سوم برپا می‌شود شرکت نمی‌کنید؟ همین پریش یک سخنرانی در رابطه بین علم و ایمان در عصر ما ضبط کرده بودند؛ نشستی بود در تلویزیون اتریش که چند نفر به اصطلاح خودشان پرامیننت، شخصیت‌های برجسته، در آن شرکت کرده بودند. به دلیل این‌که کارهایی پیش می‌آمد، نصف آن را بیشتر گوش نکردم، خوب، نمی‌دانم رفقایی که در این مایه‌ها کار می‌کنند این سخنرانیها را گوش می‌کنند؟ به نکته‌هایش توجه دارند؟ رفقای عزیز! هیچ حرکتی نمی‌تواند از تمام بنیادهای فرهنگی زمانش بریده باشد. ممکن است این سخنرانی حتی ضد روند فکری شما باشد. دیگر بیشتر از این که نمی‌شود؟ بفرمایید اصلاً این سمینار و این برخورد فکری از نظر معیار، ضد روند فکری ماست؛ ولی مگر می‌شود که انسان در محیطی زندگی کند که ضد خودش فعال باشد و از فعالیتش بی‌خبر باشد و کار کند. چنین چیزی می‌شود؟ پرتقالاتر باشید! پرتلاش‌تر باشید! حالا این ممکن است به تولوژی<sup>۱</sup> و اصطلاحات آن ارتباط داشته باشد که حوصله‌اش را نداشته باشید ولی از سخنرانی‌های دیگر، بررسی‌های اجتماعی، بررسی‌های آماری و غیره استفاده کنید. از همین برنامه‌های بورژوازی و کاپیتالیستی تلویزیون اتریش می‌توانید برای بسیاری از مطالعاتتان دستمایه‌هایی بگیرید. آیا در جمع شما کسی وجود

## ۵۰ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

دارد که جراید اتریش را در رابطه با ایده‌ها و آرمان‌های خودش بررسی کرده و بریده‌های مطالب را داشته باشد و کلاسور و جمع‌بندی کرده باشد؟ ما آگاهی می‌خواهیم. ما در این دنیا زندگی می‌کنیم. هر کاری بخواهیم بکنیم باید در این دنیا بکنیم. ما، بخواهیم یا نخواهیم، در زیر چنگال این غولها قرار گرفتایم. باید غول‌ها را بشناسیم. تریک‌های<sup>۱</sup> آنها را باید بشناسیم. حیله‌های آنها را باید بشناسیم. من کمبود را اینجا بیشتر می‌بینم؛ نه اینجا در این اتاق و این جمع بلکه در روشنفکران و انتلکتوئل‌های<sup>۲</sup> جامعه بیشتر می‌بینم؛ اعم از انتلکتوئلی که از قم برخاسته باشد یا از نجف یا از دانشگاه تهران یا از دانشگاه وین یا گراتس و امثال این‌ها. به هر حال انتظار من این است که رفقای عزیز وقت را غنیمت بشمارند. با مقدار زیادی آگاهی، با مقدار زیادی سرمایه جلو بیایند. به کمترین آگاهی شما نیاز است؛ نیاز مبرم است.

پاسخ من به جناب عالی این است که من از لیک ترده‌ها یعنی گروه دوم و پنجم راضی‌تر هستم. (گروه دومی‌ها همان گروه پنجمی‌ها هستند، ترده‌ها بیشتر در این دو گروهند. دومی‌ها همان پنجمی‌ها هستند که قبل از به ثمر رسیدن نهضت، کمی جنب‌وجوش‌دارتر می‌باشند و تقریباً با یک تفاوت در یک مایه هستند.) بنابراین پاسخ من این است که من از لیک جامعه و خلق و توده به نداهایی که در جهت آرمانها برمی‌خیزد بسیار راضیترم تا توان ندا در دهنده‌گان و کسانی که برای استفاده از این لیک باید دور و بر این ندا را داشته باشند. بنده در جمع یک چنین حالتی دارم و باور بفرمایید که خانم و بچه‌هایم در خانه این را مکرر از من شنیده‌اند که می‌گویم: «وای که آمادگی‌هایمان و

---

1. Tricks، نیرنگ، حقه

2. Intellectual، اندیشمند روشنفکر،

خودسازی‌هایمان در حد ظرفیت جامعه‌مان نیست». امیدوارم اگر من در این راه تقصیر کرده باشم، دیگر این تقصیر را نکنم تا خداوند از تقصیر گذشته من بگذرد و اگر تقصیر نکردہام و فقط قصور و کوتاهی بوده امیدوارم با همت شما دوستان این قصورها برطرف شود.

اما در مورد سؤال بعدی، خیلی متشکرم که این سؤال را مطرح فرمودید. من از طرح سؤالاتی که به روشنتر شدن متن یک بحث منجر می‌شود، خیلی خوشحال می‌شوم. در ذهن برادر عزیزمان این‌طور آمده بود که در این گروه‌بندی، گروهی گروه دیگر را تحقیر می‌کند یا گروهی، گروه دیگر را دارای اسلام ناقص یا اسلام ناخالص و غیرراستین اعلام می‌کند. اینها در صورتی بود که گروهی باشد. گروه یعنی چه؟ یعنی ده نفر اینجا باشند، صد نفر هم آنجا باشند؛ این ده تا بگویند مسلمان راستین ما هستیم شما جلو نیاید! آنوقت این، مصدق آیه یا زدهم سوره حجرات می‌شد: «لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ لَا نِسَاءٌ مِّنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ...» ولی این این‌جور نیست: اشخاص و گروه معین و طبقه معینی نیست. این عبارت است از یک نوع جامعه‌شناسی عمومی بشری در رابطه با نهضتها؛ نه فقط اسلام؛ عرض کردم حتی مخصوص اسلام هم نیست. این یک روند عمومی است که مرز جغرافیایی و تاریخی هم نمی‌شناسد. این یک نوع گروه‌بندی است که در رابطه با یک نهضت، خودبه‌خود این چند نوع انسان را داریم و هر نوعی از نظر سطح ایمان و خودسازی در این سطح قرار دارند. بنابراین عنایت بفرمایید که عین تقسیم‌بندی‌های طبیعی است؛ این تقسیم‌بندی، تقسیم‌بندی بداصطلاح علمی است. واقع‌نگری است؛ بی‌آنکه شخص من یا دیگری بخواهد بگویند جزو کدام گروه هستیم. اصلاً به عقیده من اگر به آنجا رسید که یک

فردی یا یک عده‌ای خواستند بگویند ما جزو آن گروه هستیم نه آن گروه دیگر، یکی از عالیترین شرایط گروه اول بودن را از دست داده‌اند و آن خودستا و خودپسند نبودن است. عرض شد که آنها خودخواه و خوپسند نیستند، متواضع‌اند، فروتنند. عنایت فرمودید؟! بنابراین این تقسیم‌بندی بدون نام است، بدون برچسب است، بدون مشخص کردن است. این نشان‌دهنده یک واقعیت است. مثل این است که جناب عالی بگویید من بین پنج فرزندم که نگاه می‌کنم یکیشان در ریاضی خیلی با استعدادتر است، دیگری استعداد ریاضیش آن قدر نیست و کمی پایین‌تر است، دیگری پایین‌تر و دیگری پایین‌تر از آن و پنجمی پایین‌تر از همه. این یک واقعیت است و در اینجا می‌خواهید واقعیت را برای خودتان بشناسانید که پدر هستید. حالا می‌خواهید خانزاده را رهبری کنید. اگر به این واقعیت توجه کنید می‌توانید خوب رهبری کنید. چه کار می‌کنید؟ اگر بچه اولی به رشته ریاضی برود و در عین حال در جامعه‌ای هم که هستید، رشته ریاضی خود به خود یک کردیت<sup>1</sup> و اعتبار اجتماعی بالاتری دارد، بچه پنجمی را اجبار نمی‌کنید که تو هم باید به رشته ریاضی بروی. خیلی از پدرها این کار را نمی‌کنند چون نمی‌خواهند این واقع‌بینی را داشته باشند و به عکس خیلی‌ها که سعی می‌کنند او را در جای خودش رشد دهند، عمل می‌کنند.

عرض من این بود که مخصوصاً توجه به این تقسیم‌بندی برای رهبری لازم است. همین که فرمودید وظیفه و فرمودید آنها به دلیل اینکه از یک امکانات خداداده یا امکانات اجتماعی برخوردارند بنابراین توانسته‌اند به این مرحله از

1. credit اعتبار

خودسازی و خودآگاهی برسند، پس وظیفه‌شان سنگین‌تر است درست می‌فرمایید. عین عرض ما همین بود که وظیفه آن‌ها سنگین‌تر است و این دگرآگاهی یعنی توجه به اینکه در یک جامعه و یک امت این گروه‌بندی کلی وجود دارد، بنابراین تشخیص و شناخت آن وظیفه و برانگیخته شدن برای گزاردن این وظیفه برای گروه اول ضرورت دارد.

و اما مسأله امنی و عامی؛ من این را به مناسبت آن آیه از زبان اهل کتاب نقل کردم والا هیچ ارتباطی با بیش خودمان نداشت. بیان معنی یک واژه بود که قرآن هم از زبان آنها نقل می‌کند و کوتاه سخن اینکه در این تقسیم‌بندی اتفاقاً چیزی که مطرح نیست مسأله امنی و عامی و عوام و خراص است. در این تقسیم‌بندی آنچه مطرح است همان معیارهای قرآنی است. قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْاَمُمْ»<sup>۱</sup> یعنی در جامعه اتفق وجود دارد، غیراتفاقی هم وجود دارد. تشخیص آن هم با خداست؛ تشخیص شخص با خداست نه تشخیص کل. عنایت بفرمایید! شما تشخیص شخصی را به جای تشخیص کلی نگذارید، تشخیص شخصی با خداست. من هرگز نمی‌توانم بگویم که آقا از آقا برترند. البته طوری هم تشخیص را با خدا نگذارید که آن وقت، شما به آن ملتزم نباشید! یعنی بالآخره جناب عالی به دور و برтан که نگاه می‌کنید دو نفر آدم را با ایمان‌تر و دو نفر آدم را سست ایمان‌تر می‌یابید. نمی‌یابید واقعاً؟ گفتیم با توجه به عامل تظاهر؛ ولی بالآخره کسانی هستند که شما معتقد باشید تظاهر نمی‌کنند یا راه اصلاً بسته است. عنایت فرمودید آقا! موضع‌گیری می‌کنیم نه داوری قطعی. اتفاقاً در این زمینه که می‌فرمایید باز

قرآن تعلیمی دارد. توضیح بعدی این است که این عرایضم به استناد قرآن بود. قرآن می‌گوید: «قَالَتِ الْأَغْرِابُ أَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلُ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ...»<sup>۱</sup> پس ملاحظه می‌فرمایید که ما این گروه‌بندی کلی را اصلاً به اعتبار همان برداشت از قرآن کریم بیان کردیم. نتیجه‌گیری کنم که آنچه عرض شد عبارت بود از گروه‌شناسی یک جامعه در رابطه با یک نهضت، بی‌آنکه به معنای برچسب زدن روی اشخاص یا قشرها یا طبقات باشد. اصلاً طبقات مطرح نیست. گروه‌بندی همیشه در جامعه بشری وجود داشته است. گروه غیر از طبقه در اصطلاح خاصش است. کلاس و کلاس<sup>۲</sup> در اصطلاح جامعه‌شناسی معنی خاصی دارد کما اینکه در اصطلاح هندی هم معنی خاصی دارد (کاست)<sup>۳</sup> اما آنچه ما الان در اینجا می‌خواهیم بگوییم مسأله گروه‌بندی و گروه‌ها در جامعه است. جناب عالی آیا تاکنون دوره‌ای و عصری از تاریخ را سراغ دارید که جامعه بشری گروه‌های گوناگون نداشته باشد؟ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أَوْلَئِكَ الْمُفَرِّجُونَ.» ببینید! گروه‌بندی می‌کند. «اصحاب اليمين»، «اصحاب الشمال»، گروه‌بندی است؛ طبقه‌بندی نیست. عرض کردم طبقه در اصطلاح خاص خودش، چه در واژه کاست که یک معنی خیلی محدودتری دارد، چه در واژه کلاس که در اصطلاح جامعه‌شناسی جدید و کمی قدیم‌تر تا یونان باستان که معنی خاصی پیدا می‌کند، آنها را کنار می‌گذاریم؛ ولی گروه‌بندی در جای خودش یعنی «گروپینگ»<sup>۴</sup> که ما هم گروه‌بندی کردیم نه طبقه‌بندی.

سؤال دیگر اینکه اگر ما الان توانستیم حکومت را در دست بگیریم آیا راه

۱- سوره حجرات، آیه ۱۴

2. class گروه، دسته

3. caste کاست، طبقه، نظام طبقاتی

4. grouping گروه‌بندی، طبقه‌بندی

علی(ع) را دنبال خواهیم کرد و حکومتی با شیوه علی(ع) به وجود خواهیم آورد یا حکومتی با شیوه‌های دیگر مثلاً شیوه‌های عثمانی؟ بی‌شک با شیوه علی(ع).

سؤال بعدی این است که چه کنیم تا دچار انحرافاتی که به پیدایش شیوه‌های عثمانی انجامید نشویم؟ ما باید سعی کنیم و تمام هوشیاری و دقیمان را بدکار ببریم که دور هم جمع شدن‌هایمان از همین حالا با معیارهای علوی باشد. گاهی همین حالا که دور هم جمع می‌شویم با معیارهای علوی نیست. آن حکومت آینده و هیأت حاکمه آینده از میان همین ماهما بر می‌خیزد. این ماهانه حالا فقط همین چند نفر که اینجا هستیم؛ همه جمع‌های تلاشگر. گردهمایی، همکاری، همسازی و دمسازی دوستان در این حلقه‌ها باید با مراقبت شدید بر رفتار خودمان همراه باشد و این مراقبت کافی نیست. الان هر کس فعالتر است می‌تواند مسئول انجمنمان باشد، حالا دیگر معیارهای تقوایی و فضیلتیش در چه حد است، برایمان اولویت نیست؛ معیار اول نیست. البته با تقوای غیرفعال هم که به درد نمی‌خورد؛ یعنی آن کسی که صلاحیتهاي دیگر را دارد ولی فعال نیست و نمی‌تواند کاری انجام بدهد، نمی‌شود کار کرد. استادی داشتیم - خدایش رحمت کند - پیرمردی بود، ایشان سرش را با تیغ می‌تراشید. مرد ملای بافضلیت محترم مریم و بزرگی بود. ایشان می‌گفت: سحر به حمام محله رفتم و آن دلاکی که همیشه سر مرا می‌تراشید نبود، یک دلاک دیگر آمده بود و تا آمد سر مرا به تیغ بزند و بتراشد چند جایش را زخم کرد. خوب بالاخره ما تحمل کردیم و بیرون آمدیم. برای اینکه دفعه دیگر دچار این مسأله نشویم به استاد حمامی گفتیم: استاد، این دلاک ما کجا رفت؟ گفت: آقا رفته و دیگر به این حمام نمی‌آید، این دلاک که ان شاء الله خوب بود؟ من این دلاک را مخصوص

شما گفتم آمده. پرسیدم: آخر چه طور مخصوص من آمده؟! گفت: این دلاک نماز شبش ترک نمی‌شد؛ هر شب نماز شب می‌خواند، نافله می‌خواند. ایشان با اینکه ملایی بود که خودش هم به نماز شب و عبادت مقید بود گفت که به آن استاد حمامی گفتم: من که نماز شب او را نمی‌خواستم؛ من می‌خواستم او بلد باشد خوب سر برآشد. چند جای سر مرا زخم کرد. از این به بعد هم یک استادی بیاور که نمازهای روزانه‌اش را بخواند و سر مرا خوب برآشد. حالا اگر نماز شب هم نخواند، نخواند.

دوستان باید فعال باشند ولی فعال بالایمان مقیدی که اقلاً سعی کند وظایف اصلی یک مسلمان را انجام بدهد. من نمی‌گویم از او خطای سر نزند، نمی‌گویم معصوم باشد، می‌گویم معلوم باشد آدم لابالی و بی‌مبالاتی نیست. جناب عالی می‌گویند حکومت، من می‌گویم حکومت پیشکش. همینجا هم که الان هستیم یک حکومتی است، یک امامتی است. در جمعیت‌هایمان تا چه حد به این معیارها توجه می‌کنیم که فردی جلو باشد، مقدم باشد و مسئول باشد؛ هم غرضه و کارآیی داشته باشد و هم اهل تجربه باشد؛ هم تجربه‌اندوز باشد و هم مردمدار باشد؟ لیاقت‌ها همین‌هاست. آقایی هست که هم فعال است و هم متدين، ولی عبروس و اخموس. هیچ‌کس نزدیکش نمی‌شود. او هم نمی‌تواند یک جمعیت، ولی یک جمعیت پنج نفری را رهبری کند. رهبر باید خوش‌برخورد باشد، جاذبه و اخلاص داشته باشد. آقایی هست هم خوش‌رفتار است، هم فعال و هم وظایف معمولی مذهبی را انجام می‌دهد ولی متأسفانه از منم منم [کردن] خوشش می‌آید و در هر جلسه‌ای که می‌نشینند تا پنج تا منم نگویند، راضی از جلسه بلند نمی‌شود. خوب این، تجمعات ما را بهم می‌زند و نمی‌گذارد دور هم بودنهای ما، دور هم بودنهای علی‌وار باشد. این خودبه‌خود

به همه سرایت می‌کند. می‌فرمایید چه کنیم؟ بندۀ می‌گوییم از همین حالا در همین جمع‌های خودمان با همین مقدار معیارهایی که شناختیم شروع کنیم. گاهی رفقا می‌پرسند که آیا از معیارهای حکومت اسلامی چیزی آماده و شسته و رُفتۀ موجود است؟ بندۀ عرض می‌کنم که داریم روی آن‌ها کار می‌کنیم و انشاء‌الله برایتان آماده می‌کنیم ولی فعلاً به این آماده‌ها عمل کنیم، به همین دم دستیها و معیارهایی که آماده است عمل کنیم. مگر ما الان همه زوایای بپداشت را می‌شناسیم؟ در بپداشت، هنوز چه قدر زوایای ناشناخته داریم ولی آیا این عذر ما می‌شود که حالا به اینهایی که شناخته‌ایم عمل نکنیم؟ فعلاً به همینها عمل کنیم! انشاء‌الله همراه با این حرکت می‌توانیم برای آینده، بقیه معیارها را بشناسیم و شناسایی کنیم، انشاء‌الله تا وقتی به آنجا برسیم به خواست خدا شناسایی شده است، چون واقعاً داریم تلاش می‌کنیم.

بنابراین کوتاه سخن اینکه توصیه مؤکد این است که بنا را بگذاریم بر همین چارچوب و ظرفیت عمل و کار فعلیمان؛ به حرف زدن دور هم و به دور هم نشستن و گل گفتن و گل شنیدن اکتفا نکنیم و براستی، گفتمنان، مقدمه عمل کردن در حد آگاهی با معیارهای اسلام باشد. یک وقتی به هانوفر دعوت شده بودم، به جمعیتی از انجمن‌های اسلامی دانشجویی، چند تا از دوستان دور هم بودند، بحث شروع شد. شب هم بود، دیر وقت برد. یک آلمانی هم به آن جلسه آمد و مقداری نشست و وقتی اینها صحبت کردند، نوبت به او رسید پس دست بلند کرد حرف بزند. من این را در جمع خودمان می‌گوییم و دوست ندارم که در جمع ییگانه‌ها گفته شود. می‌خواهیم عیب‌های خودمان را در جمع خودمان بگوییم تا تلاش کنیم برطرف شود. گفت: بهشتی! «شما زیاد حرف می‌زنید». دیدم که برداشت این فرد از یک مدت در جمع ما زیستن این است که ما فقط

## حروف می‌زنیم.

اگر به دنبال حرفی عمل نباشد، سرگرمی است، حجاب است، غفلت است. در حد لزوم حرف بزنیم. پریش ب رفقا توصیه می‌کردم گفتم یک مقدار از ضایعات زمانی، ناشی از پرحرفی است. حرفی را که می‌شود در نیم ساعت بگوییم در سه ساعت تمام می‌کنیم. خوب دو ساعت و نیم وقت کم می‌آوریم. آن هم نه یک نفر؛ سه نفر، چهار نفر، شش نفر با هم نشته‌اند، شش تا دو ساعت و نیم یعنی پانزده ساعت وقت کم می‌آوریم؛ یعنی ضرب باردهی وقت ما یک ششم می‌شود چون برای نیم ساعت، سه ساعت گذاشته‌ایم. اینها را رعایت کنیم. برای مسیری که داریم عملمان را به طور جدی اصلاح کنیم. التزاممان به معیارهای اسلامی در سازماندهی و ساماندهی کارهایمان، از همین گام نخستین، پشتونهای است برای اینکه آن روز دچار انحراف نشویم.

سؤال اول درباره تقوا و تقیه و فرق آنها بود. تقوا و تقیه هر دو از یک ریشه هستند و از نظر مفهوم هم با هم نزدیکند ولی از نظر مفهوم نهایی با هم فرق زیادی دارند. در عربی کلمه‌ای داریم؛ اثقاء که متلقی از آن گرفته شده. اثقاء در عربی دو معنی دارد؛ یکی ترسیدن و دیگری دوری گزیدن. «اثقاء» آی «خافه»،<sup>۱</sup> «اثقاء» آی «تجنبه»؛ «از او ترسید»، «از او دوری کرد». جنبه ترس در تقیه بیشتر است. دقت می‌فرمایید؟! و بیشتر ترس از دشمن. تقوا هم جنبه ترسی دارد؛ خداترسی، در زبان آلمانی هم معادل دارد، در متون مذهبی اینجا هم، معنی خداترسی دارد. تجنب و دوری اما نه تجنب از خدا بلکه دوری از خشم خدا، دوری از معصیت خدا، دوری از نافرمانی خدا، و تقوا به معنی خودمهاری

---

۱- آی، حرف تفسیر است به معنی (یعنی)، پس معنی عبارت می‌شود: از او ترسید.

است؛ یعنی خود را مهار کردن و وظیفه‌شناسی و وظیفه‌گزاری است؛ شناخت وظیفه، رعایت عمل به وظیفه و پرهیز از زیر پا گذاشتن وظیفه؛ و تقوای فقط منفی نیست بلکه مثبت هم هست؛ یعنی دروغ نگویید و جهاد هم بکند؛ ظلم نکند و کمک هم بکند؛ تجاوز نکند و ایثار هم بکند. یعنی تقوای فقط «نکن» نیست، «بکن» هم در آن هست. مطمئناً تقوای قرآن این است؛ دو جنبه دارد، هم جنبه سلبی دارد هم جنبه ايجابي. یعنی هم positive و هم negative که به صورت active یعنی فعال می‌باشد. اين از نظر معنی تقوای آن هم تقيه و رابطه ريشه‌اي شان که همه از «وقى»، یعنی خود رانگه داشتن است.

و اما راجع به علم و جهل. علم یعنی دانایی، جهل هم یعنی ندادانی. علم مورد نظر اسلام کدام است؟ جهله که اسلام خطرناک می‌داند کدام است؟ همان آگاهی و ناآگاهی است. این مسأله اتفاقاً در روایات ما خیلی خوب بیان شده است. اصول کافی از علم، روایاتی دارد. می‌گوید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ، آيَةٌ مُحَكَّمَةٌ، فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَاسُواهُنَّ فَضْلٌ»<sup>۱</sup>؛ علم سه چیز است: آیه‌ای محکم از قرآن کریم که نشان‌دهنده راه باشد و مطلب را به ما بفهماند؛ فرضه و حکمی که عادل باشد، یعنی قانون عادل، و سنت و روشی که بیان کننده استراتژی و تاکتیک رهبران آگاه در اجرای آیه محکم و فرضه عادل است. می‌گوید موضع علم ما اینهاست. بقیه فضل است؛ بقیه برای انسان امتیازی است. و آن آن علم واجب اینهاست. این، همانی است که اگر ما امروز بگوییم «ویسن شافت»<sup>۲</sup>، هیچ این معنی را نمی‌رسانند. اتفاقاً اگر ما علم را معادل «ویسن شافت» بدانیم یا معادل «ساينس»<sup>۳</sup> و «سيانس»، علمی که به «آیه محکمة» و

1. Wissenschaft (واژه آلمانی به معنای علم)

2. Science (انگلیسی به معنای علم و دانش)

## ۶۰ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

«فریضة عادله» و «سنته قائمۃ» مربوط می شود؛ اسمش اصلاً «ویسن شافت» نیست. اصطلاحاً به آن «ویسن شافت» نمی گویند. اصلاً الان راجع به «علوم انسانی» بحث است که آیا ما می توانیم بگوییم علوم انسانی یا نمی توانیم «علوم» بگوییم زیرا کلمه «علوم» زیادی است و برای طبیعی و ریاضی است. دقت می فرمایید؟! بنابراین این اصطلاح امروز که بگوییم علم یعنی آگاهی و جهل یعنی ناآگاهی، برای زمان ما اصطلاح خوبی است چون می تواند با یک کلمه نشان بدهد که منظور از علم کدام علم است. این هم جواب سؤال دوم.

و اما جواب سؤال سوم؛ مدینه فاضله و انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل در همه نهضت‌ها خود به خود ایده‌آل است و ایده‌آل هم می‌ماند اما عرض کردم به ایده‌آل نرسیدن غیر از ایده‌آل نداشتن است. خوب دقت کنید! اگر گفتیم هدف ما رسیدن به درصد بالایی از جامعه عادلانه انسانی است، گفتن «درصد بالا» چه وقت صحیح است؟ وقتی صد درصدی را در ذهن داشته باشیم. ما تا یک عدد صحیح نداشته باشیم نمی توانیم کسر بگیریم. آیا می توان وقتی عدد صحیحی نداریم کسر بگیریم؟ نه کسر اعشاری می توان گرفت و نه کسر متعارفی؛ نمی توانیم از هیچ، عدد بگیریم. کسر اعم از اعشاری یا متعارفی همیشه در رابطه با یک عدد صحیح است؛ می توانید بگویید سه چهارم یک، سه چهارم دو، سه چهارم صد، اما نمی توانید بگویید سه چهارم. سه چهارم چی؟! درصد هم همین طور است. می گویید مامی خواهیم بکوشیم تا جامعه ما از دو درصد خوبی به سه درصد خوبی برسد. معلوم می شود خوبی صد درصد است. یعنی برای خوبی یک صد درصد در نظر می گیرید که می گویید الان جامعه ما دو درصد دارد یا دو در هزار دارد. می خواهیم بکوشیم سه درصد کنیم. پس جامعه باید یک حرکت ایده‌آل داشته باشد. بدون ایده‌آل، تنظیم کردن نقشه

حرکت اصلاً معنی ندارد ولی ممکن است از همان اول بدانیم هرگز به آن ایده‌آل نمی‌رسیم. با اینکه می‌دانیم هرگز به آن ایده‌آل نمی‌رسیم طرح ایده‌آل لغو نیست بلکه کاملاً بجاست، چون مادون ایده‌آل را وقتی می‌خواهیم با درصد بسنجدیم باید با ایده‌آل بسنجدیم و الا اصلاً سنجش از بین می‌رود. بنابراین ایده‌آل باید داشته باشیم، هرچند بدانیم به جامعه ایده‌آل نمی‌رسیم.

اما از نظر معارف اسلامی، جامعه عصر ظهر امام متظر(س) جامعه ایده‌آل تلقی می‌شود، متها به نظر من این بخش از امام متظر، یک بخشی است که فقط در همین حد می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. بیش از آنچه در این بخش به این نکته تکیه شود، یعنی در مورد امام دوازدهم(ع) باید بیشتر بر احکام زمان انتظار تکیه شود تا نکته‌ای که بدان اشاره شد. ما باید فراموش کنیم که آن جامعه متظر وقتی قرار است باید می‌آید. وظیفه ما در دوران انتظار چیست و چه باید بکنیم؟ در دوران انتظار باید برای رسیدن به مادون صد درصد از تلاش‌هایمان، ذره‌ای فروگذار نکنیم. بنابراین، در تعالیم ما، این تعلیم که در عصر امام دوازدهم(س)، آن جامعه ایده‌آل می‌آید وجود دارد ولی مهم این است که همان جامعه هم برای ما یک وسیله سنجش حساب می‌شود. حالا که او نیست چه کنیم که به او نزدیکتر باشیم؟ اگر قرار است ایده‌آل این باشد که رهبر ما و امام و فرمانروای ما شخصی باشد تالی تلو پیامبر، تالی تلو علی(ع)، تالی تلو امام حسن(ع)، تالی تلو امام حسین(ع)، یعنی مهدی متظر - سلام الله عليه - پس حالا که او نیست، کسانی که می‌خواهند بعنوان جانشین و نایب امام عمل کنند باید چه کسانی باشند؟ مسئله همینجاست که فردی که ما می‌خواهیم بعنوان نایب امام با او رویه‌رو شویم، باید صفاتش صفاتی باشد که به او لیاقت نیابت از امام بدهد. بنابراین اگر

## ۶۲ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

می خواهد رهبری کند، باید شجاعت امام را داشته باشد، از جان گذشتگی امام را داشته باشد، از خود گذشتگی امام را داشته باشد، روشن بینی امام را داشته باشد، صد درصد نمی شود؟ نواد درصد نمی شود؟ هشتماد و پنج درصد نمی شود؟ ده درصد. اما دیگر «هیچ» که نمی شود آقا! گاهی دچار هیچ درصدها هستیم.

سؤال درباره نقل مرثیه هاست. مثلاً نقل می شود که حضرت زینب(س) پس از آنکه بالای جسد و پیکر برادرش امام حسین(ع) ایستاد رو کرد به مدینه و خطاب به پیامبر فرمود: یا رسول الله! نگاه کن پیکر فرزندت چگونه است! نگاه کن به اینکه ما سرهایمان باز است! یا اینکه نقل می شود که در گفت و گو با یزید فرمود: «أَمْنَ الْعَدْلِ يَا أَبْنَ الْطَّلَقَاءِ!»؛ آیا این عادلانه است ای فرزند آزاد شده ها که کنیز کان تو آنجا داخل حرم آسوده و پوشیده باشند و ما را این طور بیاورند؟ و ...

خواهران و برادران عزیز! توجه کنید به این مسأله که به حجاب و پوشش اسلامی به طور عجیبی ظلم شده است. پوشیده بودن زن در اسلام در حدی است که الآن همسر و دختر من اینجا هستند و می بینید. این پوشیده بودن در اسلام، هرگز محدود کردن زن نیست؛ حفظ حریم زن است، احترام زن است، اتفاقاً این نص آیه قرآن است که به پیغمبر می گوید که به زنانت و زنان مؤمنین و مسلمین بگو که وقتی بیرون می آیند خودشان را پوشیده تر کنند. می گوید: «... ذلک أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذَنَ...»<sup>۱</sup> این سبب می شود که اینها شناخته شوند به اینکه زنان پاکی هستند و بنابراین آنها را اذیت نکنند و سراغشان

نرونده. این خیلی روشن است که اگر خانمی بتواند در پوشش خویشتن، نشانی از پایبندیش به عفت و پاکدامنی با خودش همراه داشته باشد، نشانی است از کمال و احترام. یک وقت است که ما مسأله هرزگی زن را و لوثی زن را کمال زن می‌دانیم! خوب آن یک مکتب است. کدام زن بهتر است؟ آن که لوندتر است. ولی اگر نه، زن بهتر یعنی زن پاکتر، پس زن خودفروش، زن کامل نیست. زنی که برای خودش شخصیت قائل است زنی است که هیچ مردی جز همسرش نمی‌تواند به او نگاه خریدارانه بکند. اگر واقعاً کمال زن این است، در این صورت، پوشیده بودن اندام و زیبایی‌ها و جاذبه‌های جنسی زن برای چیست؟ آیا این برای احترام به اوست یا برای تحقیر او؟ بنابراین ملاحظه می‌کنید دستور پوشش، برای بالا بردن احترام زن در اجتماع است و این امری طبیعی است و من به خانمهای خودمان توصیه می‌کنم در عین حال که پوشیده هستید، دوست دارم در خیابان گردشان را راست بگیرید راه بروید! گردن شق راه بروید. خانم‌های پوشیده! مبادا پوشیده بودن مستلزم این باشد که گردشان را خم کنید و راه بروید! نمی‌گریم چشم خیره کنید و مردان و جوانان را بنگرید، می‌گوییم «با شخصیت» راه بروید! بنده همیشه هم به خانم، هم به دخترم توصیه می‌کردم در عین حال که باید لبستان برجستگی‌های بدنش را نشان ندهد، لباس برازنده آبرومند پوشید؛ لباس خوب پوشید نه لباس جاذبه‌دار؛ لباس خوب، لباس محترمانه. و بعد هم تأکید می‌کنم که در کرچه که راه می‌روید گردن شق راه بروید! معلوم باشد که شما زن مسلمان هستید؛ «العزة لله و لرسوله و للمؤمنين». باید عزیز باشید! اتفاقاً اینها می‌دانند که بنده همیشه در اروپا با این لباس بوده‌ام. حتی یک بار هم با کت و شلوار جایی نرفته‌ام. هرجا هم که گفتند بد است با این لباس بروی، گفته‌ام بنده با همین لباسی که می‌گویید بد است به

آنجا می‌روم. گردنم را هم راست گرفته‌ام و رفته‌ام، به‌طوری که گاهی خانم می‌گردید تو اصلاً توجه نمی‌کنی به اینکه این اطرافیان به تو نگاه می‌کنند. می‌گوییم واقعاً توجه نمی‌کنم که به من نگاه می‌کنند. من عادت دارم که شق و رق در خیابان راه بروم برای اینکه «العزة لله ولرسوله وللمؤمنين». مگر من به این مردم اروپا بدھکارم که حتماً باید اینجا مثل آنها راه بروم؟ من خودم لباسی و شخصیتی با خودم دارم. آقایان یادشان هست در جلسه دیدار با کاردینال کونیگ<sup>۱</sup> آن شب چگونه برخورد کردم. عرض می‌شود که باید شخصیت داشته باشیم آقا! باید عادت داشته باشیم سریلند باشیم. چه کم داریم؟! چرا احساس حقارت می‌کنیم؟! تأکید می‌کنم که خانمها پوشش داشته باشند اما در خیابان باشخصیت راه بروند، باشخصیت برخورد کنند! به آقایان توصیه می‌کنم که در تربیت خانم‌ها و دخترها به آنها میدان عرض اندام کردن و میدان شخصیت داشتن بدهید! بگذارید بتوانند در مجتمع حرفشان را بزنند! آنچه قرآن دستور می‌دهد این است که «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقُول»<sup>۲</sup>؛ یعنی با ادا و اطوار و نازک کردن صدا صحبت نکنید! اما صحبت بکنید، سؤال بکنید، حرفشان را بزنید، اظهارنظر بکنید، عقیده‌تان را بگویید، در مجتمعی که حتی به عنوان مجتمع اسلامی تشکیل می‌دهید خانمها نظراتشان را بیان بکنند، حرفهایشان را بگویند. البته باید کوشش کنید مجتمع‌تان در حد اعلای نزاحت، تنزه، طهارت و قداست باقی بماند. در این بعد خودسازی داشته باشید. بنابراین اگر این مسئله، که در کتاب‌ها نوشته شده و نمی‌توان آن را به عنوان کلام حضرت زینب(س) دانست، درست باشد به زینب توهین شده است؛ یعنی

۱- کاردینال فرانس کونیگ (KÖnig)؛ اسقف اعظم اتریش. اشاره به جلسه مناظره‌ای است که آیت‌الله دکتر بهشتی با او داشته‌اند.

۲- احزاب، ۳۲.

نشانه احترام یک بانو را از او گرفتند. این بالاتر از گرفتن یک انگشت است. انگشت یک مال است ولی پرسش برای او نشانه شخصیت و احترامش بوده که از او گرفته‌اند. این است که گله می‌کند. به شخصیت زن، به شخصیت بانوی اسلام تجاوز و تعدی شده است.

سراغ خانمها برگردیم. خانمهای ما شجاع، مصمم، بالاراده، وظیفه‌شناس و وظیفه‌گزار بار خواهند آمد. توانا در برخورد با دیگران بار خواهند آمد. خانم‌ها را طوری باید بار بیاوریم که اگر تنها هستند و کسی به آنها کمترین مطلبی می‌گوید واقعاً بترانند از خودشان دفاع کنند. ما در این قسمت کمبود داریم ولی چاره نیست. باید کوشش کنیم زینب بار بیاوریم. مدلش خود زینب است. زینب بار بیاوریم که به پرسش آنقدر اهمیت می‌دهد که در برابر قدرتهای اهریمنی این زیاد و یزید هم، کمترین ترسی به خود راه نمی‌دهد. حتی در بازار کوفه، طبق وظیفه سخنرانی می‌کند و حرف‌ها را می‌زند و با مردم کوفه آن‌چنان شجاعانه و هوشیارانه سخن می‌گوید. شک ندارم که باید در شیوه تربیت دخترها و خانم‌ها تجدیدنظر کرد و باید کوشش کرد که آنها با الگوی زینب تربیت شوند، در هر دو بعد: هم بعد فضیلت و تقدرا و ایمان و هم بعد شجاعت و سخنواری و قدرت دفاع از خویشتن. شخصیت داشتن و سربلند زیستن و سربلند راه رفتن و سربلند برخورد کردن را باید به آن‌ها تعلیم داد.

و اما در رابطه با مسأله عبادت. یک چیزی هم به شما بگویم رفقا! تقصیر بعضی از رفقاء که نماز‌هایشان چنگی به دل نمی‌زنند. اگر شما نماز باحال بخوانید، اگر نماز با روح بخوانید، گمان نمی‌کنم آن برادر مبارز و انقلابیان بگویید نماز که چه؟! او نماز آقایانی را می‌بینند که «سرسری» می‌خوانند. می‌گوید نماز سرسری بخوانیم که چه؟! ولی اگر نماز با شوق باشد، نماز با ذکر

## ۶۶ سه گونه اسلام (به انضمام مراحل اساسی یک نهضت)

باشد، نمازی که یک هاله نور، دور و بر چهره نمازگزار را گرفته، مسلماً برای همه جاذبه دارد. سعی کنیم در دعوت آنها به نماز، الگوی عملی باشیم. نماز باید حتی الامکان سر وقت باشد و در حال خستگی نباشد. در یکی از آیات می‌بینید که در مورد منافقین می‌گوید: وقتی آنها به نماز می‌ایستند با کسالت به نماز می‌ایستند.<sup>۱</sup> نماز با کسالت، خواندن ندارد. نماز باید با ذکر باشد: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُكْرِي»<sup>۲</sup>; نماز را بدپا دار! برای چه؟ برای تجدید پیمان با من. نماز باید تجدید پیمان با خدا باشد.

به رفقاء این برچسب نزنیم. اینها دوستانمان هستند؛ باید جذب‌شان کنیم؛ باید نقطه ضعف‌شان را برطرف کنیم. نهی از منکر و امر به معروف را با تمام معیارهایش تحقق ببخشیم. الان در بین خودمان، آیا به شیوه امر به معروف و نهی از منکر آشنا هستیم؟ این که چگونه یکدیگر را امر به معروف کنیم و چگونه نهی از منکر کنیم؟ ما هنوز حتی به این شیوه‌ها خودساخته نیستیم. یاد بگیریم چگونه از یکدیگر انتقاد کنیم. انتقاد‌مان نیش نباشد، نوش باشد، آگاهی‌بخش باشد، برانگیزندۀ باشد، نه دلخور کننده. قدر این جوانانی را که به‌سوی این هدف می‌آیند باید دانست. قدمشان را باید گرامی داشت. اگر روح لطیف شما احساس کرده است که اینها باید به این مسائل اهمیت بدهند – و نمی‌دهند – تأیید می‌کنم ولی در عین حال یادآوری می‌کنم که اگر بخواهیم اهمیت بدهند، باید از این شیوه‌ها استفاده کنیم: اولاً خودمان عملاً اهتمام به این مسائل را زنده نگه داریم و ثانیاً اگر می‌خواهیم با آنها سخنی بگوییم با شیوه سازنده سخن بگوییم و انتقاد‌مان سازنده باشد؛ ثالثاً انتقادهایی که آنها بر

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۲- سوره طه، آیه ۱۴.

من نمازگزار دارند بپذیرم. اگر او به من گفت تو نماز شاداب میخوانی  
اما مبارزه شاداب نمیکنی و با یک تلنگر میترسی؛ او هم انتقادش  
بجاست، او هم حرف حساب میزند. جهاد را کوچک نشماریم! نماز را  
هم کوچک نشماریم. نهی از منکر را هم کوچک نشماریم. روزه را  
کوچک نشماریم. بنا بگذاریم بر اینکه به اسلام، با همه ابعادش پایبند  
باشیم. و الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و آلہ الطاھرین.



مراحل اساسی یک نهضت



## به نام خدای جهان آفرین

خیلی خوشوقتم که پس از گذشت یک سال بار دیگر در این سالن با شما دوستان به گفت و گرو می‌نشینم.<sup>۱</sup> موضوع گفت و گروی این سال، همان طور که دوستان قبلاً مطلع شده‌اند، شناخت مراحل اساسی یک نهضت است. از آنجا که این موضوع، به حق در دستور روز جوانان هوشیار و آگاه و فعال قرار دارد، فکر می‌کنم آگاهی و گفت و گروی بیشتر در مورد آن، بسیار بجا باشد و امیدوارم آنچه به صورت بحث بر شما دوستان عرضه می‌کنم و آنچه شما به صورت سؤال مطرح خواهید کرد بتواند فکر ما را درباره مراحل اساسی یک نهضت روشن تر کند. در بحث امشب منظور ما از نهضت، نهضتی است که ذهن شما با آن آشناست، یعنی نهضت اجتماعی. دوستان جوان آنقدر شیفته نهضت اجتماعی هستند که وقتی ما می‌گوییم مراحل اساسی یک نهضت، می‌دانند منظور ما از نهضت چیست. «ف» که گفتیم فکر شان تا فرhzad برود.

### مرحله اول: پیدایش ایده جدید و عرضه آن

مرحله اول در یک نهضت اجتماعی، پیدایش یک ایده جدید و تازه است. یک ایده اجتماعی ممکن است کاملاً جدید و بی‌سابقه باشد و ممکن است

---

۱- این سخنرانی در سال ۱۹۶۸ م در انجمن اسلامی شهر هانوفر آلمان ایراد گردیده است.

ایده سابقه داری باشد که سابقه طولانی تاریخی دارد ولی به صورتی جدید و با نشان دادن کیفیت تطبیق این ایده سابقه دار بر شرایط جدید زمانی و مکانی عرضه شود. تقریباً می‌توان گفت که غالب ایده‌های اجتماعی – اعم از ایده‌هایی که رنگ دین داشته یا ایده‌هایی که ساخته و پرداخته فلسفه و فکر انسانی باشد – کم‌ویش در تاریخ انسانیت سابقه دارند به طوری که در عصر ما به انتظار یک ایده صد درصد نوشتستن، چندان موجه به نظر نمی‌رسد. این است که در عصر ما و در شرایطی که ما در آن زندگی می‌کنیم منظور از ایده جدید و تازه، غالباً همان شکل جدیدی از عرضه کردن یک ایده سابقه دار توأم با کوشش تازه فکری برای یافتن راههای تطبیق و تحقق بخشیدن به این ایده در یک منطقه یا در مجموعه جهان ماست.

یک ایده ممکن است به وسیله یک فرد یا یک گروه عرضه شود. باز باید عرض کنم که تجربه تاریخی نشان داده است که معمولاً ایده‌های بزرگ به نام شخص و فرد شناخته می‌شود. در میان ایده‌های معروف اجتماعی، ایده‌ای که بدهق، ایده یک فرد و به صورت ایده یک گروه عرضه شده و در جامعه بشری جایی باز کرده باشد هنوز نمی‌شناسیم. در عین حال، یک ایده‌ای که تاکنون و در حدود شناسایی ما غالباً از ابتدا به وسیله یک شخص عرضه شده و بعد هم به نام همان شخص معروفیت پیدا کرده، نباید در ما این فکر را به وجود بیاورد که پدید آمدن یک ایده جدید، حتماً یک امر شخصی است و در آینده هیچ‌گاه نمی‌شود به وسیله یک گروه در جامعه، ایده جدیدی عرضه شود.

مقایسه آینده با گذشته و استفاده از تجربه تاریخی برای اظهارنظر درباره آینده، ارزش محدودی دارد. در بسیاری از برخوردهای فکری کسانی را می‌بینم که واقعاً افراد هوشیار و باهوش و صاحب فکری هستند ولی

می خواهند به استناد اینکه در گذشته - از گذشته تا امروز - افکار نو به وسیله یک فرد در جامعه عرضه شده و به نام آن فرد شناخته شده را به صورت یک اصل کلی برای جامعه بشری عرضه کنند - به طوری که در آینده هم حتماً چنین خواهد بود - که این امر یک نوع استنباط غیر منطقی به نظر می‌رسد. می‌توان گفت تا آنجا که ما می‌توانیم آینده را بر اساس گذشته پیش‌بینی کنیم، به احتمال قوی در آینده نیز ایده‌های نو به وسیله افراد عرضه خواهد شد ولی هیچ‌گاه نمی‌توانیم امکان قابل ترجیح عرضه ایده جدید را به وسیله گروهها نادیده بگیریم و بگوییم اصلاً چنین چیزی در آینده ممکن نیست و در جامعه انسانی خلاف قاعده و عقل است.

ایده تازه و جدیدی که عرضه می‌شود بدون شک با شرایط زمان و مکان پیوند و ارتباط دارد. یعنی شرایط زمانی و مکانی با ایده‌ای که عرضه می‌شود، صد درصد بیگانه نمی‌تواند باشد. یک ایده جدید ممکن است معلوم شرایط زمان و مکان خودش باشد یا ممکن است سرچشمه ایده جدید غیر از شرایط زمان و مکان باشد اما این که ایده‌ای که از سرچشمه دیگری می‌آید، متناسب با شرایط زمانی و مکانی باشد، بحث دیگری است. به عبارت دیگر، از نظر کسانی که معتقد به وحی هستند و وحی الهی را یکی از سرچشمه‌های پیدایش ایده‌های جدید در میان جامعه بشری می‌دانند، وحی یک سرچشمه مستقل است ولی ایده‌ای که از این سرچشمه تراویش می‌کند، ایده‌ای متناسب با شرایط زمان و مکان است. از طرف دیگر، ما هرگز نمی‌توانیم تأثیر شرایط زمان و مکان را در پیدایش ایده‌های مترقی و پیروز صد درصد بشناسیم. چرا؟ برای اینکه مسلماً با بررسی تاریخ می‌بینیم در شرایط مساوی زمان و مکان، گاهی دو ایده متضاد به وسیله دو متفکر عرضه شده است. اگر قرار بود ایده‌هایی که

از افکار تراوش می‌کند صرفاً تابع شرایط زمان و مکان بوده و شخص صاحب ایده و خصوصیات او در به وجود آمدن یک ایده نقش مؤثری نداشته باشد، پس در شرایط عمومی و مساوی محیطی، از فکر دو متذكر قوی باید ایده‌های مشابهی تراوش کند. این نشان می‌دهد که شرایط خارجی زمانی و مکانی، ممکن است بر دو فکر تأثیر متضاد بگذارد؛ مثلاً ممکن است بر فکر یک اندیشمند تأثیر بگذارد و از آن مارکسیسم تراوش کند و در همان محیط، از فکر اندیشمند دیگری افکار ضدمارکسیسم تراوش کند. برای دوستانی که با جریان مارکسیسم آشنا هستند این مطلب روشن است که چگونه در آلمان عصر مارکس در منطقه «راین لاند—وست فالن» آرای دیگری با سر و صدا و حتی در آغاز کار پر سر و صدایتر از ایده مارکس متشر شد. اگر بخواهیم از ایده‌های بزرگ، پرتو و انعکاسی از شرایط خصوصی پیش‌پا افتاده اشخاص بشناسیم، قیمت و ارزش آنها را خیلی پایین آورده‌ایم. به طور کلی درمی‌یابیم که در شرایط عمومی مساوی، ایده‌های متضاد، از صاحبان افکار و استعدادهای برجسته تراوش و تجلی کرده و پیدا شده و این به ما نشان می‌دهد که به هر حال منشی فرد و استعدادهای انسانی او در پیدایش ایده‌های اجتماعی نقش بسیار زیادی دارد. نتیجه اینکه یک ایده نو اجتماعی، کم‌وییش با شرایط زمانی و مکانی خودش مربوط است. حتی ایده‌های اجتماعی که صاحبان آن ایده‌ها، پیدایش ایده‌ها را به سرچشمه‌های دیگری غیر از شرایط زمان و مکان وابسته کرده‌اند، مثل صاحبان ایده‌های وحی و متکی به وحی، لازم نیست از داشتن مناسبات و هماهنگی‌های کامل یا نیمه‌کامل با شرایط زمان و مکان محروم بمانند؛ یعنی در مواردی که ایده‌ها تحت تأثیر شرایط زمان و مکان از سرچشمه فکر یک انسان تراوش می‌کند نقش استعدادهای انسانی شخص و

صاحبانِ ایده در پیدایش یک ایده نقش بسیار مؤثری است که نباید از آن غفلت کرد.

ایده جدیدی که به وسیله یک فرد در جامعه و در محیط عرضه می‌شود بدشرطی می‌تواند در آن محیط جا باز کند که از پیروزی و موفقیت برخوردار شود؛ یعنی آن ایده برای تبیین مسائل اساسی روز قدرت کافی داشته باشد. ایده‌ای که نتواند از عهده تبیین مسائل اساسی که بشر با آن دست به گربیان است برآید معمولاً از پیروزی چشمگیری برخوردار نمی‌شود یا حتی ممکن است در آغاز زرق و برقی داشته باشد اما بزودی از پای درمی‌آید. به قول آن ضربالمثل معروف عربی که «الْحَقُّ دُولَهُ وَ الْبَاطِلُ جُوَلَهُ»<sup>۱</sup> یعنی: ایده حق، ایده‌ای است که باید پیش رود و شایسته پیش رفتن است و سرانجام پیروز می‌شود. ایده باطل نیز ایده‌ای است که فقط با آب و رنگ توانسته است مدتی کوتاه انکار را بفریبد و جز یک هیاهو و ترکتازی موقت، کاری از او ساخته نیست. بنابراین بی‌شک یکی از شرایط اساسی یا حتی می‌توانم بگوییم شرط اساسی موفقیت یک ایده جدید و پیشرفت آن، هماهنگی با شرایط زمان و مکان است؛ هماهنگی حلال و تبیین‌کننده نه هماهنگی تسلیم‌کننده. در بررسی تام ایده‌ها، اعم از ایده‌های متکی به وحی یا ایده‌های انسانی و بشری، از این نکته غافل نمانیم.

پس از آنکه ایده‌ای در مغزی بسته شد عرضه آن ایده ممکن است به چند صورت باشد. گاهی هم شرایط زمان و مکان، اجازه عرضه علنی و همگانی را از آغاز کار نمی‌دهد؛ یعنی عرضه علنی و همگانی ایده در آغاز کار غلط و

---

۱- از کلمات قصار امام علی (ع).

موجب شکست است. در این مورد است که نخستین مرحله و نخستین دوره یک نهضت، عرضه کردن سرّای ایده جدید بر افرادی است که کم‌و بیش به آنها امیدی می‌رود. دوره عرضه کردن سرّای ایده جدید در بسیاری از نهضتهای بزرگ جامعه انسانی قابل بازشناختن است. در اسلام، پیغمبر اسلام بر حسب آنچه ما در تاریخ اسلامی می‌شناسیم، در سه سال اول، ایده اسلام را بر افرادی عرضه می‌کرد که کم‌و بیش به آنها امید گرایش داشت. پس از گذشت سه سال و پس از آنکه می‌توانست چند نفر را با تماسهای شخصی و عرضه شخصی و سرّای به اسلام جلب کند، آن وقت نوبت به عرضه عمومی و علنی رسید. گاهی اوقات محیط آنقدر خفقان‌آور، سخت و شرایط نامساعد است که با وجود سرّای بودن عرضه یک ایده جدید، باز قدرت‌های شرمی که بر محیط مسلطند، صاحب ایده و گروندگان نخستین را راحت و آرام نمی‌گذارند؛ به خصوص در محیط‌های عقب‌مانده‌ای که قدرت‌های خودکامه زمام امور را به دست دارند و از یک ایده متوفی می‌ترسند و تمام نیروهاشان را به کار می‌برند تا یک نهضت را در همان نقطه خفه کنند و از بین بینند. باز در نهضت اسلام ما به این واقعیت برخورد می‌کنیم. در منابع تاریخی - اسلامی گفته می‌شود که در همان سه سال اول، محمد(ص)، خدیجہ(س) و علی(ع) برای نماز گزاردن به اطراف مکه می‌رفتند و آنجا پنهانی نماز می‌گزارند. پس از آنکه چند مسلمان دیگر به آنها اضافه شد، آنها هم برای نماز گزاردن به اطراف مکه می‌رفتند؛ چون مکه، شهر کوچکی است که هنوز هم از اطراف به کوههای کم‌و بیش بلند محصور است، جایی در دره‌های این کوهها پنهانی نماز می‌گزارند. این اثیر نقل می‌کند که در یکی از روزهایی که سعد بن ابی‌وقاص و چند مسلمان دیگر در دره‌ای مشغول نماز گزاردن بودند، ابوسفیان و چند مخالف سرشناس پیغمبر

در مکه، از آنجا رد شدند و دیدند که اینها دارند عبادتی می‌گزارند، پس شروع کردند به تماشا کردن و مسخره کردن و اذیت و شکنجه و آزار روحی و ملامت این افراد. خوب اینها هم بی‌اعتنای نمازشان را ادامه می‌دادند. بالاخره شروع کردند به سنگ پراندن و همین که دیدند با حرف نترانستند آن‌ها را ناراحت بکنند، شروع به اذیت عملی کردند. آن قدر اینها را اذیت کردند که زدوخوردی درگرفت و با اینکه در آن مرحله محمد(ص) قدغون کرده بود که برخوردهای تند با مخالفان اسلام شروع شود، کار به جایی رسید که سعد برای دفاع از خودش یک استخوان شتر را که آنجا بود برداشت و به یکی از مخالفین پرتاب کرد و سر او را شکست و با آمدن خون از سر آن فرد، مخالفین دیدند کار کم کم بیخ پیدا می‌کند، راهشان را گرفتند و رفتد.

گاهی در مراحل نخستین یک نهضت، با آنکه هنوز دعوت سری است، پیروان نهضت به چنین مشکلاتی، حتی از این سخت‌تر هم برخورد می‌کنند. به هر حال نوبت می‌رسد به دعوت علنی و مادام که عرضه ایده به صورت همگانی و علنی درنیاید نمی‌توان گفت نهضتی واقعاً شروع شده است. بنابراین مرحله اساسی و نخستین یک نهضت، پیدایش ایده جدید و عرضه کردن علنی آن بر دیگران است.

### مرحله دوم: شکل‌گیری هسته اولیه طرفداران

مرحله دوم بوجود آمدن هسته‌ای از افراد مؤمن به این ایده جدید است؛ یک هسته بایمان و در عین حال فعال، سازنده و کوشش‌آمیز. ایجاد چنین هسته‌ای معمولاً به دو طریق انجام می‌گیرد؛ اول، از راه جلب افراد و افکار آماده از طریق عرضه کردن علنی ایده جدید. در داستان و تاریخ اسلام به این مطلب خیلی

برخورد می‌کنیم. زمانی که محمد(ص) دعوت علی کرد، کسانی از فاصله‌های نسبتاً دور به گوششان می‌خورد که محمد(ص) دعوت جدیدی دارد. شعارهایی از این دعوت جدید را هم می‌شنیدند. این شعارها آنقدر گیرایی و جاذبه داشت که آنها را به کانون نهضت یعنی مکه می‌کشاند و شروع می‌کردنده به بحث و کنجکاوی کردن. کاوشگران می‌خواستند بینند این ایده جدید که محمد(ص) عرضه می‌کند چیست؟ ولی اتکا به افرادی که از این راه جذب ایده جدید می‌شوند صحیح بمنظور نمی‌رسد. پس راه دوم، کوششِ صاحب آن ایده و نخستین یاران او برای تماسهای شخصی با افرادی است که کم‌ویش دارای استعداد و تمایل بمنظور می‌رسند و این یکی از راههای بسیار مؤثر برای جلب افراد راغب به تشکیل هسته نخستین است. من شخصاً براساس تجربی که در تلاشهای کم‌ویش شخصی خود دارم، مخصوصاً این تجربه را مکرر داشته‌ام که همکاران بالیمان بددرد بدخور آنقدر که از راه برخوردهای شخصی شناخته می‌شوند و جمع می‌شوند، از راه دعوت‌های عمومی و سرو صدای همه‌گیر جذب نمی‌شوند. تاریخ نهضت‌های دیگر را مطالعه کنید! در نهضت‌های بزرگ و اساسی، یاران صدیقی که هسته مرکزی را تشکیل داده‌اند بعضی از راه اول، یعنی از راه دعوت عمومی، ولی بیشتر از راه دوم؛ یعنی از راه تماسهای خصوصی و شخصی به نهضت جلب شده‌اند. دوستان! مسأله مهم این است که در این هسته اصلی و در عناصر تشکیل‌دهنده این هسته اصلی باید تا آنجا که میسر است دقیق و حتی سختگیر بود. من خود از نزدیک ناظر بوده‌ام که چگونه در یک حرکت اجتماعی، در یافتن این عناصر تشکیل‌دهنده هسته اصلی، گذشت و اغماض بیش از اندازه، تباہ‌کننده و مخرب اعمال می‌شد و عناصری در هسته اصلی رخنه می‌کردند که اینها بدراستی چوب‌لای چرخ یک

جنبیش بودند. حالا من نمی‌خواهم بگویم خاندان و عمال نیروهای مخالف در نهضت رخنه می‌کردند، ولی عناصری که چرب لای چرخ جنبش بودند نفروذ می‌کردند. بر حسب بررسی تاریخی و باز بر حسب تجارب مختصراًی که دارم به این نتیجه رسیده‌ام که هسته اصلی جنبش باید از عناصر آبدیده شناخته شده محک زده شده به درد به خور با ایمان سازنده به وجود بیاید. دوستان عزیز! اتفاقاً مشخصات عمومی عناصر هسته اصلی، در مرحله بعدی که مرحله توسعه یک نهضت است نقش تعیین‌کننده‌ای دارد که هرگز نباید از آن غافل ماند. برای آنکه در مرحله بعدی به همان اندازه که خود یک ایده و ارزشهای آن، نکته‌های کشیدار و جاذب آن ایده و نقطه‌های قوت و درخشش آن، در جذب نیروهای عمومی مؤثر است، به همان اندازه یا بیشتر، مشخصات فردی، گروهی، فکری، عملی و عمومی انسانی عناصر تشکیل‌دهنده هسته اصلی در جلب نیروها و اعتماد آنها به یک نهضت تأثیر دارد. خیال‌باف نباشیم، فکر نکنیم که یک ایده بسیار عالی، خودش مغناطیس نیرومندی است که می‌تواند تمام نیروهای لازم را برای به وجود آوردن یک جنبش اساسی، متمرکز و جلب و جذب کند. این خیال‌بافی است. واقع‌بینی بر حسب تجربه، چه در تاریخ و چه در عصر خودمان نشان می‌دهد که خصوصیات، روحیات و صفات مختلف افراد هسته اصلی، عامل بسیار مؤثری در جلب اعتماد و مهم‌تر از آن در نگاهداشت اعتماد دیگران به یک نهضت است. اجازه بدھید کمتر مثال بزنم چون اگر بخواهم مثال بزنم وقت زیادی گرفته می‌شود و فکر می‌کنم ذهن شما دوستان کم‌ویش با مثالهای گوناگون تاریخی آشنا باشد و مثالهایی را نیز در زندگی شخصیتان تجربه کرده باشید، ولی به صورت اصل کلی عرض می‌کنم در تشکیل هسته اصلی و راه دادن عناصر نو به هسته اصلی باید با چشم

باز و با هوشیاری و تا آنجا که ممکن است با دقت و سختگیری عمل کرد.

### وظایف اعضاي هسته اصلی یک نهضت

قبل از اينكه مرحله سوم را بيان کنم در اينجا مناسب ديدم تا به کار اين هسته اصلی در مرحله دوم اشاره ای بکنم. وظایف اساسی آنها به طور خلاصه عبارت است از:

- ۱- جست و جری افراد و گروههای جدید که با پیوستن آنها حد نصاب لازمی از نیروهای فکری و اجرایی برای شروع مرحله سوم بددست آید.
- ۲- کاوش درباره نقطه شروع و انتخاب مناسب‌ترین محل و واحد مکانی و اجتماعی برای تحقق بخشیدن به ایده جدید.
- ۳- تحقیق درباره جزئیات نقشه مربوط به پیاده کردن ایده جدید براساس بندهای ۱ و ۲.

در توضیح این مطلب عرض کنم گاهی اوقات که با دوستان از یک حرکت اجتماعی صحبت می‌شود می‌گویند نقشه شما برای پیاده کردن این ایده چیست؟ جزئیات این نقشه را برای ما بگو. من به این دوستان باید عرض کنم که هر کس در مرحله اول عرضه کردن ایده جدید، سراغ نقشه کامل و مفصل و تفصیلی نشان‌دهنده جزئیات اجرا و تطبیق این ایده بر محیط باشد ساده‌لوح است، برای اینکه جزئیات و تفاصیل نقشه پیاده کردن یک ایده، به مقدار زیاد تابع شرایط خصوصی و منطقه‌ای است که این ایده باید برای بار اول در آن پیاده شرده؛ تابع زمان و فرصتی است تا هر بذری که کاشته می‌شود یک دوره‌ای را بگذراند تا دوران رشد و نمو شایسته او و دوران بهره‌گیری و برگیری از او فرارسد. ما هرگز نمی‌توانیم از ابتدا، نقشه تفصیلی پیاده کردن این

ایده و تحقق بخشیدن به آن را برای چندین سال بعد، در محیط نشناخته‌ای که هنوز نمی‌دانیم کجا پیاده خواهد شد بیان کنیم. اگر کسی سراغ این جزئیات را می‌گیرد به او بگویید براذر! دنیا متحرک‌تر و شرایط مکانی و زمانی متنوع‌تر از آن است که تو پنداشته‌ای. کار یک ایده نو در آغاز، عرضه کردن کلیات و ملاک‌های کلی است تا قدرت ترسیم صحیح نقشه تفصیلی را در آینده به دست خودش به مسئولین آن بدهد.

شما اگر نزدیکترین نهضتهاي اجتماعی به زمان ما را مطالعه کنید می‌بینید در مجموعه نوشته‌ها و گفته‌های عرضه‌کننده و اهل ایده، هرگز نشانه‌ای و اثری از نقشه‌های تفصیلی مربوط به پیاده کردن آن ایده دیده نمی‌شد. باز تکرار می‌کنم اصلاً متفسکری که این کار را بکند بدنظر من از همان اول باید فاتحه‌اش را خواند، برای اینکه این آقا خیال‌باف است و خیال می‌کند می‌تواند بنشیند همه کلیات و تمام جزئیات را بگوید، بعد هم دیگران می‌آیند این نقشه تفصیلی آقا را که در عالم خیال پرورده، با دست‌بوسی و پابوسی می‌گیرند و بعد هم با قدرت خودشان پیاده می‌کنند!

یک آقایی چند وقت پیش به هامبورگ آمده بود؛ قبل از دست به کاری معمولی و عادی زده بود و شکست خورده بود. گفت به اینجا آمده‌ام که فعالیت بکنم. گفتم چرا آنجا کار را تمام نکردی؟ گفت حقیقتش این است که آنجا با همکارانمان نتوانستیم کار کنیم و کارمان پیش نرفت و اختلاف پیدا کردیم و اینجا آمدیم. گفتم حالا اینجا چه کار می‌خواهی بکنی؟ گفت هیچ، من به فکر این هستم که یک زمینه مناسبی پیدا کنم و فلان واحد تریتی را ایجاد کنم. گفتم خوب این واحد تریتی که شما می‌خواهید ایجاد کنید خودتان چقدر حاضرید برایش کار بکنید؟ گفت فلاتی! من «اورگانیزاتور» و ایده‌دهنده خیلی

خوبی هستم ولی مرد عمل نیستم. من ایده‌های پخته عالی دارم، با تمام تفاصیل به دست شما می‌دهم، شما اجرا کنید! گفتم خدا پدرتو را بیامرزد! ما از این ایده‌بخشها در زمان خودمان خیلی دیدیم و دیگر احتیاجی نداریم به اینکه یکی به شماره آنها بیفزاییم؛ خدا حافظ. باز یادم می‌آید یک آقای دیگری برای ایجاد واحدی، برای یک کار جدیدی به آمریکا رفته بود. این آقا سه ماه هم در آمریکا نمانده بود و از قرار انگلیسی هم خوب نمی‌دانست، چند کلمه‌ای می‌دانست، بعد برگشته بود. هنگام عزیمت، در هامبورگ ایشان را دیدم. در برگشتن هم ایشان را دیدم. به او گفتم شما که رفتید چه کار کردید؟! این همه پول خرج کردید و آن هم از بیت‌المال! بگو بیشم در این مسافرت چه کار کردید؟! گفت آقا من خیلی کار کردم؛ کادر جمع‌آوری کردم. گفتم از کجا؟ گفت از اتحادیه دانشجویان، هزار و پانصد آدرس گرفتم. گفتم با نامه هم می‌توانستید بگیرید؛ دیگر این مسافرت پر خرج را نمی‌خواست! گفت بله. علاوه‌براین، فلان چیز را هم که مربوط به فلان حادثه هست و فلان بیانیه را نیز منتشر کردم. گفتم این را هم از ایران می‌توانستی انجام دهی. گفت نه آقا! علاوه‌براین، حالا که برگشته‌ام، تفاصیل فعالیت مربوط به تمام آمریکا را روی کاغذ آورده‌ام به‌طوری که بعد از من هر فردی بخواهد به آنجا برود دیگر راهش کاملاً صاف است، زود شروع می‌کند به کار. این آدم کودن نبود؛ حقه‌باز بود اما در این حرفش حقه‌بازی نمی‌کرد. واقعاً باورش آمده بود که آنقدر نابغه است که با ندانستن زبان انگلیسی، سه ماه به آمریکا رفته و فقط با مسافرت به سه شهر، نقشه کار و فعالیت در یک میدان وسیع را با تمام جزئیاتش چنان تنظیم کرده که دیگر برای نفر بعدی مثل آب خوردن است و فقط باید به آنجا برود و دست به کار شود. وای بر آنکه و بر آن وقت که ما در موقع طرح ایده و

در مرحله اول چنین انتظاری داشته باشیم. این کار، کار گروه متشکل هسته اصلی نهضت است که در مرحله دوم با تلاش دسته جمعی علمی – تحقیقی همراه با هوشیاری و واقع‌بینی برای شناخت شرایط زمان و مکان عصر خودشان سعی کنند و مناسبترین منطقه را برای نقطه شروع در اجرا و تحقق بخشیدن انتخاب کنند. یعنی همان‌ها باید مرحله اجرایی را که مرحله سوم است پیدا کنند و نقشه اجرایی را تنظیم کنند. از خواص مهم مرحله دوم، برخوردها و اصطکاک‌های فکری، قلمی و گفتاری است که گاهی هم به راستی وقتگیر است. باز هم به اشاره می‌گوییم و رد می‌شوم. اگر دوستان تاریخ نهضت‌های عصر جدید را مطالعه کنند می‌بینند که در این مرحله دوم، مقدار قابل توجهی از نیروی عرضه کننده ایده و همکاران در هسته اصلی صرف در گیری‌های قلمی، در گیری‌های بیانی، گفتاری و فکری با دیگران و مخالفین یا با ایده‌ی نیروهای مخالف شده است. به همین جهت هسته اصلی نهضت در مرحله دوم به طور عادی باید این مطلب را پیش‌بینی کند تا نیروی لازم برای این اصطکاک‌های فکری، قلمی و گفتاری پیش‌بینی شود و سرمایه‌گذاری مناسب صورت گیرد.

### مرحله سوم: تحقق بخشیدن به ایده تو

مرحله سوم مرحله ورود به عمل و اجرا و شروع به کار و فعالیت پیگیر برای تحقق بخشیدن به این ایده است. آغاز این کار از مناسب‌ترین منطقه‌ای است که در مرحله قبل برای شروع کار معین شده است. این مرحله از مراحل بسیار خطرناک و حساس یک نهضت است. باز هم با توجه به بررسی‌های تاریخی و تجارب، نظر من این است که در این مرحله، باید کار شروع کنندگان نهضت با توجه به اصول زیر تنظیم بشود:

## ۱- رسیدن افراد و نیروها به حد نصاب و پیوستگی تشکیلاتی توأم با انضباط تشکیلاتی

گروههایی را که از نظر فکری، حیثیتی و تعداد، قابل ذکر و قابل ترجمه بودند می‌شناسم که پیرامون یک ایدئولوژی دور هم جمع شدند اما این دور هم جمع شدن، دیمی و خودمانی بود. تشکیلاتی، سازمانی و توأم با انضباط تشکیلاتی نبود. از فردی که در یکی از این گروهها کار می‌کرد سؤال کردم که شما چرا در همین موقع و در همین مرحله از تلاش‌هایتان، به سر و سامان دادن به نیروهایتان نپرداختید و انضباط تشکیلاتی نداشتید؟ می‌دانید چه گفت؟ گفت: «ما ترسیدیم اگر بخواهیم حالا دست به این کارها بزنیم، بر سر مقامها دعوا دریگیرد. گفتیم چه بهتر که فعلاً تا آنجا که می‌شود به صورت رفاقتی کار بکنیم تا کم کم وقتی نوبت مقام گرفتن می‌رسد آن موقع حساب‌ها را تصفیه کنیم». به او گفتم رفیق من! می‌دانید چرا این طور شکست خورده بود و از میدان در رفتید؟ برای اینکه شما نمی‌دانستید شتر سواری دولا دولانمی شود. دوستان، درگیری با قدرت‌ها، انضباط و تشکیلات می‌خواهد. شما دوستان که عموماً از ایران و از هموطنان من هستید، اهل هر مسلکی هستید، بیایید از این درویش مسلکی در برابر اصل مهم تشکیلات و انضباط تشکیلاتی دست برداریم. از همان آغاز کار، پایمان در این چاله بی‌اعتنایی به نقش فعال و مؤثر تشکیلات و انضباط تشکیلاتی نزود. چه قدر باید چوب بی‌اعتنایی به این مطلب را بخوریم؟ چه قدر از نیروهایمان هدر برود؟ بنابراین، اصل اول این است که آغاز این مرحله، پس از رشد عملی و فکری، کار تشکیلاتی در هسته اصلی و توأم با انضباط تشکیلاتی در حد نصاب باشد.

## ۲- داشتن کادر کافی رهبری

به کسانی که می‌خواهند رهبران را در مرحله سوم تربیت کنند این پیام تجربی را می‌فرستم که دوستان! مرحله سوم مرحله خطرناکی است. دست زدن به مرحله سوم، که مرحله درگیری عملی با قدرت‌های مخالف است، بدون داشتن رهبری ورزیده، قمار با سرمایه یک نهضت است. قبل از دست زدن به مرحله سوم؛ یعنی شروع عملی در یک نقطه برای پیاده کردن یک ایده، باید واجد کادر لائق رهبری بود.

## ۳- به حدنصاب رسیدن نیروهای درگیر شونده

دوستان! درست است که «چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد»، درست است که یک فرد با ایمان یا یک هسته مؤمن به یک ایده متشکل، خیلی ارزنده است ولی در اصطلاح‌ها باید تا حدودی واقع‌بین بود. در آیاتی که امشب تلاوت شد قرآن چه لطیف بیان می‌کند و فرمولی از حدنصاب و در کار بودن حساب و کتاب برای اصطلاح‌کار عملی و درگیری در دوران نهضت اسلام بدست می‌دهد! در یکی از دوره‌های نهضت اسلام، حدنصاب برای درگیری عملی این بود که گروه به هم پیوسته مسلمانان مؤمن باید با ده برابر نیروی خودشان درگیر شوند؛ یعنی اگر گروه اینها بیست نفر بود و گروه مخالف دویست نفر بود، اینها باید بیست نفری با آن دویست نفر درگیر شوند. در مرحله دیگر، این قانون نقض شد و قانون جدید آمد و حدنصاب برای لزوم و ضرورت درگیری به دو برابر تقلیل یافت. در آن شرایط بر یک گروه از مسلمانان مؤمن لازم بود با گروهی که دو برابر آنها نیرو داشت درگیر شوند. چرا؟ برای اینکه شرایط اجتماعی مبارزه و درگیری در این دو مرحله فرق کرده بود. این تفاوت را در مرحله پنجم توضیح خواهیم داد. مطلب را به این

جهت اینجا نقل کردم که ملاحظه کنید در نهضت اسلام برای درگیری حساب و کتاب هست! به صرف اینکه ما که ایمان کامل داریم، یک گروه مؤمن و با ایمان هستیم، انصباط و تشکیلات هم داریم، بنابراین به میدان می‌رویم، کافی نیست.

#### ۴- حل مسائل نهضت

اصل چهارم، آمادگی برای حل مسائلی است که در صورت پیروزی یا شکست احتمالی پیش خواهد آمد. توجه کنید! گمان می‌کنم معمولاً در یک درگیری اجتماعی پیش‌بینی پیروزی قطعی میسر نیست. احتمال شکست هست، احتمال پیروزی هم هست. گروههای درگیر شونده باید قبل از دست زدن به این درگیری برای هر دو صورت و هر دو آینده احتمالی نقشه داشته باشند، ولر یک نقشه کلی، یعنی برای پیشامدها فکری کرده باشند ولر فکری کلی که در آن موقع قابل تفصیل و تطبیق باشد؛ یکی بر فرض پیروزی و یکی بر فرض شکست. در یکی از مبارزات نیمه دینی و نامتشکل دوره‌های اخیر، به یکی از کسانی که در کادر فرماندهی گروه (نه رهبری) (قرار داشت گفتم آقا! شما الان با یک نیروی مخالفی درگیرید؟ گفت: بله. تاکتیکی هم دارید؟ گفت: بله. گفتم خوب، ما الان در برابر سه حالت قرار داریم: یک حالت اینکه این درگیری تا مدتی به همین شکل طول بکشد. می‌دانم شما برای این حالت آماده هستید، افرادی دارید، مشاورینی دارید، تاکتیک‌هایی انتخاب کرده‌اید، تجربه‌هایی اندوخته‌اید. بسیار خوب، معقول. ولی همیشه که وضع این جور ادامه پیدا نمی‌کند! دو فرض دیگر هم در پیش است: یکی فرض پیروزی نهایی و از میدان به درکردن حریف، یکی هم فرض شکست و ضربت قاطع. برای این دو فرض چه کار کرده‌اید؟ آدمی بالنصافی بود، گفت به‌موقع فکر اساسی نکرده‌ایم. گفتم این را مبارزه نمی‌گویند. کادر رهبری یک نهضت مبارز باید

پس از هر درگیری برای برخورد احتمالی با پیروزی یا شکست، فکر اساسی و پیش‌بینی کافی کرده باشد. یک خطر بزرگ که در این مرحله نهضتها را تهدید می‌کند چیزی است به نام « فرصت‌های تاریخی زودگذر ». مکرر از استدلال‌کنندگان مختلف در برابر این پرسش که « چرا این کار احمقانه را کردید؟ » شنیده‌ام که: « چون فرصت تاریخی زودگذری در پیش بود، علاجی نبود و ما باید درگیر می‌شدیم ». دوستان! همانطور که بعداً اشاره خواهیم کرد، ما به هیچ وجه منکر فرصت‌های تاریخی نیستیم. در اینکه بعضی از حوادث تاریخی راه عمل را برای یک نهضت کم‌وبیش هموارتر می‌کند شکی نیست. اتفاقاً بعضی از نهضتها قرن اخیر از همین فرصت‌ها برای شروع فعال و در دست گرفتن قدرت در یک منطقه استفاده کرده‌اند. اما به نظر من آن گروه رهبری که در برابر فرصت‌های تاریخی محاسبه را لازم نمی‌شمرد و فرار اجتماعی را که در همه‌جا تحریم می‌کند در برخورد با فرصت‌های تاریخی تجویز می‌کند، گروه رهبری لایقی نیست. معمولاً این مسأله مطرح شده که برایمان رهبر از آسمان پایین نمی‌اندازند، در مدرسه و در کتابخانه هم کسی رهبر نمی‌شود؛ رهبری و آشنایی به فنون رهبری در میدان عمل نصیب آدمی می‌شود، پس بالاخره باید جایی به دست عمل زد تا قدرت رهبری بدست بیاید. در اینجا باید عرض کنم تاریخ گذشته تا زمان امروز ما برای حل این مشکل یک کلید حل به دست داده است؛ کلیدی که تا امروز هم ارزش و قدرت خودش را حفظ کرده است و آن این است که پس از آنکه نهضتی خواست در مرحله سوم دست به کار شود باید با در نظر گرفتن اصولی که عرض کردم به اصطلاح‌ها و برخوردهای آزمایشی دست بزند؛ یعنی نیروهای مخالف را در یک جای حساس بدوسیله یک جناح کوچک از نیروهای

خودش «قلقلک» بددهد تا ببیند چه عکس‌العملی نشان می‌دهند. ممکن است در این «قلقلک دادن»، این گروه ضربتی گرفتار و به‌کلی نابود بشوند، ولی برای آزموده شدن در اصطکاک با قدرت‌های مخالف، باید چنین قربانیانی داد. هوشیاری کادر رهبری در این است که این گروه ضربتی را طوری انتخاب کند که، به دام افتادن آنها منجر به به دام افتادن تمام آن سرمایه نهضت نشود. اگر دوستان با کلمه «سریه» و «غزوه» – غزوات و سرایا – در تاریخ اسلام آشنا باشند، معمولاً در کتاب‌ها این‌طور می‌نویستند که غزوه عبارت است از اصطکاک جنگی مسلمانان با مخالفین که پیغمبر هم در آن حضور داشته است و سریه عبارت است از اصطکاک‌های جنگی مسلمانان و مخالفین بدون فرماندهی پیغمبر. حقیقت این است که از نظر لغت عربی معنی اصلی سریه این نیست. حتماً قبل از پیغمبر این دو کلمه سریه و غزوه در زبان عربی بوده است. سریه عبارت بود از گروههای ضربتی آزمایشی که پیغمبر در دوران درگیری مسلح با نیروهای مخالف عصر خودش به‌سمت یک نیروی مخالف می‌فرستاد تا ببیند حریف چقدر نیرو دارد و یا چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. ضمناً می‌خواست با این عمل، آمادگی‌های نیروهای خودش را آزمایش بکند. یعنی محمد(ص) با فرستادن یک نیرو یا گروه ضربتی دو عمل انجام می‌داد: یکی حریف را می‌آزمود، یکی خود مسلمانان را آزمایش می‌کرد. فکر می‌کنم این تاکتیک در عصر ما هنوز ارزش فراوان خودش را حفظ کرده است. برخوردها و اصطکاک‌های عملی غیرقاطع و آزمایشی در میدان‌های برخورد سیاسی یا در میدان برخورد های مسلح – اگر نوبت آن فرا رسیده باشد – می‌تواند کادر رهبری را در یافتن، شناسایی‌ها و آگاهی‌های کافی ورزیده کند.

باز در بررسی نهضتها بی‌که از تاریخ سرگذشت آنها کم‌وبیش آگاهی دارم

گاهی درست عکس این دیده شده است. این نکته را عرض کنم: یکی از تاکتیک‌هایی که در این مرحله باید به کار برد این است که نهضت همواره در باطن نیروی خودش را زیاد کند و سعی کند که نیروهای مخالف از این افزایش نیروی نهضت، آگاهی دقیقی به دست نیاورند و همواره نیروهای نهضت کننده را کمتر از آنچه هست بشناسند. این یکی از تاکتیک‌های است. در بررسی برخی از نهضت‌هایی که در این قرون اخیر در دنیای سوم رخ داده و من کم و بیش از سرگذشت آنها آگاهی و مطالعه کرده‌ام، گاه درست عکس این دیده می‌شود. یعنی کادر رهبری از فرصتی مناسب استفاده می‌کند و با به وجود آوردن یک صحنه تندرستکی به هیجان و احساسات، نیرو و قدرتی کاذب از خودش به حریف نشان می‌دهد و حریف را برای زودتر به زانو درآوردن این نهضت مصمم‌تر می‌کند. به همین جهت، فکر می‌کنم توجه به این نکته‌ها در جنبش‌هایی که از این پس با همت و رهبری خود شماها به وجود آید، ارزش فراوان داشته باشد. به هر حال مرحله سوم، شروع تلاش قاطع برای تحقق بخشیدن به یک ایده در خارج است. اگر موفقیت نصیب نهضت بشود نهضت باید به مرحله چهارم قدم گذارد.

#### مرحله چهارم: استقرار و قدرت یابی نهضت

مرحله چهارم عبارت است از استقرار در منطقه شروع و در دست گرفتن قدرت در آن منطقه. در مرحله چهارم، نهضت کارهای اساسی زیر را بر عهده دارد:

الف - استیلای کامل بر منطقه‌ای که بر آن تسلط یافته است، طوری که از خطر جناح‌های داخلی مخالف بیناک نباشد. بعضی از نهضتها پس از قدرت یافتن،

به خطر جناح‌های داخلیِ مخالف سرکوب شده مغلوب توجهی نمی‌کنند و قبل از آنکه برای تصفیه محیط از این جناح‌ها، نیروی کافی صرف کنند به کارهای بعدی دست می‌زنند و با غفلت از این خطر، در اثنای کار و حتی پس از در دست گرفتن قدرت، جناح‌های مخالفِ داخلی موفق می‌شوند نهضت را دوباره به زانو درآورند.

ب - کسب قدرت کافی برای مقابله با قدرت‌های خارجی مخالف و دفاع از نهضت و جامعه نوبنیادی که براساس نهضت بوجود آمده است.

ج - شروع به سازندگی در کارهای اثباتی برای ساختن جامعه‌ای که برای تحقق آن می‌کوشیدیم. دوستان! در این مرحله باز برحسب بررسی‌های تاریخی و کم‌ویش تجربه، توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه در مرحله چهارم، گاهی باید در جناح سازنده قادر رهبری تغییر کند. اینکه رهبران، کسانی که از اول، نهضت را شروع کرده‌اند، اصرار داشته باشند تا زنده‌اند همچنان در مقام رهبری باقی بمانند، از خطرهای یک نهضت است.

چون سازندگی به یک سلسله مطالعات، بررسی‌ها، روحیه و حتی محاسبات احتیاج دارد که غالباً اسلوبش و سبکش با طرز کار در مراحل قبلی تفاوت دارد. بنابراین در مرحله سازندگی نهضت‌های آینده، خوب است کسانی که زحمت شروع و رهبری یک نهضت را تا این مرحله بدهده داشته‌اند خودشان را از قبل آماده کرده باشند که اگر به راستی صلاح نهضت ایجاب می‌کند، رهبری سازنده را به گروه شایسته‌تری در این مرحله بسپارند.

خطر اساسی در این مرحله اتفاقاً همین جنگ بر سر قدرتهاست. که تاکنون - تا آنجا که الآن بدخاطر دارم - نهضتی را نمی‌شناسم که از این خطر مصون مانده باشد، متنهای نهضتی‌های پیروز از این خطرها به سلامت جسته‌اند. وظیفه نهضت‌های ملی و میهنی در مرحله چهارم

پایان می‌باید یعنی مرحله پنجمی ندارند، اما نهضت‌های متکی به ایدئولوژی و ایدئولوژی جهانی مرحله پنجمی هم دارند.

### مرحله پنجم: گسترش ایدئولوژی به جوامع دیگر

پس از طی مرحله چهارم، نوبت به این می‌رسد که باید دیگران را هم از بنده و زنجیر آزاد ساخت. به کسانی که به گسترش نهضتهای ایدئولوژیکی خرد که شما جامعه خودتان را ساخته‌اید و پرداخته‌اید، دیگر چرا در کار جوامع دیگر دخالت می‌نمایید و به مرز دیگران تجاوز می‌کنید، باید گفت آقا! یک نهضت ایدئولوژیک پس از بوجود آمدن یک جامعه نمونه، کارش پایان یافته نیست. به یک معنا، تازه اول کار است. تلاش برای گسترش این ایدئولوژی، تلاش برای پیوستن جامعه‌های دیگر به این جامعه، تلاش برای تحقق بخشیدن به این ایده در جوامع دیگر، از وظایف اساسی ایدئولوژی جهانی است.

دوستان! در این مرحله این نکات را یادآوری می‌کنم:

۱- کوشش برای انتخاب بهترین سیستم برای این کار: گاهی فکر می‌شود که سیستم توسعه و گسترش یک نهضت معمولاً یکنراخت است در حالی که این طور نیست. از مسائل دقیق شایان مطالعه، در این مرحله، انتخاب سیستم مناسب با شرایط زمان و مکان است. گاهی سیستم مناسب برای یک منطقه و محیط، کمک به یک نهضت داخلی است تا بتواند از داخل رشد کند، برخیزد، با قدرت خودش مخالفین داخلی را سرکوب کند و در نهایت سر کار بیاید. در بعضی از مناطق مصلحت این است. در بعضی مناطق این طور نیست. در بعضی مناطق باید قدرت مخالفی را که در جامعه دیگر بر سر کار است بکوبد و راه را

برای به ثمر رسیدن نهضت داخلی هموار بکند. بنابراین نمی‌توان برای نهضت‌های ایدئولوژیکی سازنده جهانی فرمول یکسانی نوشت. حتی گاهی ممکن است این خراب کردن قدرتِ مخالف بر سر کار، به صورت یک جنگ تهاجمی از طرف جامعه ایدئولوژیکی نو به این سرزمین باشد؛ جنگی تهاجمی که در حقیقت متوجه توده و ملت آن جامعه نیست بلکه متوجه قدرتی است که در آن جامعه بر سر کار است. کسانی که می‌خواهند جنگ‌های اسلام، جهاد، جنگ و صلح در اسلام را بررسی کنند، مخصوصاً باید به این نکته توجه خاصی بکنند.

۲- یکی از مشکلات اجتماعی که در این دوره پیش می‌آید - و در اثنای سخن عرض کردم که در مرحله پنجم توضیح می‌دهم و در عصر خودمان، در جامعه‌های ایدئولوژیکی ابتلا به این مشکل را می‌توانیم بیابیم - این است که در جامعه‌ای که با رنج و زحمت و گذشت و فداکاریِ دهها ساله و گاه صد ساله موفق می‌شود خود را خلاص کند و در سایه ایدئولوژی، زندگی جدیدی برای خودش بسازد، گاهی در جامعه و در سطح توده، این فکر نضج می‌گیرد که ما صد سال تلاش کردیم، حالا دیگر می‌خواهیم زندگی کنیم. اینکه آمده‌اید بار دیگران را بر دوش ما بگذارید و حتی با نیروهای سلطه‌گر در جامعه‌هایی که دست به نهضت زده‌اند، به صورت مسلحانه برخورد نماییم و درگیر بشویم، کشته بدھیم تا آن نیرو و آن قدرتِ مخالف را از کار بیندازیم و در نتیجه نهضت بتواند در آن جامعه سر پا بماند، این دیگر توقع زیادی از ماست. پیدایش این روحیه در قشر وسیعی از افراد این جوامع سابقه مکرر تاریخی دارد و حتی در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان با اینکه اساس اسلام بر دعوت مردم به خدا و توجه دادن به ثواب آخرت و پاداش در زندگی جاوید

بود، پیدا شده بود. اینکه در آیات سوره انفال به مسلمان‌ها می‌گوید در آن دوره گذشته شما را موظف کرده بودیم که حتی با ده برابر نیروی خودتان درگیر شوید اما حالا احساس می‌کنیم که دچار ضعف شده‌اید و فقط به شما وظیفه می‌دهیم که با دو برابر نیروهایتان درگیر شوید، به احتمال قری ناظر به این نکته است که در آن دوره بعد، در آن دوره‌ای که محمد(ص) تصمیم گرفته بود جامعه اسلامی را محقق کند و به آن واقعیت بدهد، مسلمان‌های عمومی به خصوص آنها بی که تازه مسلمان شده بودند، پیش از همه خواستار یک زندگی بهتر در پرتو سیستم جدید بودند؛ علاقه‌مند بودند ولی خیلی آماده نبرد مجدد نبودند و برای تحریک آنها به جنگ و مبارزه، نیروی فراوانی لازم بود. باز قرآن با واقعیتی می‌گوید که الآن محاسبه اجتماعی در وظیفه قلمداد کردن برخورد مسلح با نیروهای مخالف، ایجاب می‌کند که بگوییم فرمول «یک در برابر دو» دوره‌اش گذشت و از این به بعد فرمول «یک در برابر دو» مطرح است.

مجموع عرایضم را خلاصه کنم: مراحل اساسی یک نهضت عبارت است از پیدایش ایده به‌وسیله فرد یا گروه و پیدایش هسته مؤمن به این ایده از راههایی که گفتیم. این هسته، زمینه‌ها را بر طبق آنچه عرض شد برای مرحله بعد فراهم می‌کند. مرحله سوم درگیری عملی با نیروهای مخالف برای پیاده کردن ایده در یک منطقه‌ای است که به عنوان منطقه شروع انتخاب شده. در مرحله چهارم تصفیه آن منطقه از نیروهای مخالف شکست خورده داخلی، یافتن قدرت‌های کافی برای مواجهه با قدرت‌های تهاجمی مخالف خارجی و سازندگی جامعه براساس ایدئولوژی جدید است. مرحله پنجم که مخصوص نهضتهاست ایدئولوژیکی است و نهضتها ملی و میهنی هرگز به آن مرحله نباید

## ۹۴ مراحل اساسی یک نهضت

بیندیشند، یعنی وظیفه‌ای ندارند و در خط سیر آنها نیست، کوشش برای آزاد کردن جامعه‌های دیگر است. برخلاف صحبت گذشته که توانستم عرایضم را با دوستان، در نیم ساعت خلاصه کنم بحث امشب ایجاب می‌کرد که با همه فشردگی، نزدیک به پنجاه دقیقه با دوستان سخن بگویم. اگر دوستان سرشان به درد آمد، قبلًا عذرخواهی کنم و بر همه شما سلام و درود می‌فرستم.